

شد مجلس شوری یکی بیشتر نیست آن ها نمیدانم چه میگویند این وضع تبریز اسباب اغتشاش شده.

سعدالدوله گفت : « باید صبر کرد تا وکلای آن ها بیایند و خودشان بنویسند که آنچه را که پیش گرفته اند صحیح نیست ».

پاسخ داد : « تا منتظر باشید آن ها بیایند هرج و مرج خواهد شد. تقی زاده و حاجی محمد اسماعیل بسخن در آمده و هر یکی جدا گانه پاسخ داده و گفتند : آنجا مجلس نیست . انجمن ایالتی است برای رسیدگی بدادخواهی مردم است . طباطبایی پاسخ داد : « کارش از این بالاتر است حاجی میرزا حسن آقا را مجبور

## گفتار چهارم

چه کشاکشهایی با محمد علی میرزا برخواست ؟ . . .

در این گفتار سخن رانده میشود از پیش آمد - های سال یکم مشروطه از زمان مرگ مظفرالدین شاه تا هنگام درآمدن انقلاب با ایران

در آن روز که در تبریز نمایندگان را راه می انداختند و بدانسان **مرگ مظفرالدین شاه** شورشادمانی می نمودند مظفرالدین شاه در تهران باز پسین روز زندگانی خود را بسر می برد . تو گفتی تبریزیان این را دریافته و خود میدانستند که بزودی محمد علی میرزا بتخت خواهد نشست و بکنند بنیاد آزادی خواهد کوشید ، و تا نمایندگان تهران رسد زمینه دیگر شده و بکوشها و جانفشانیهایی برای نکه داری مشروطه نیاز خواهد افتاد ، و این بود که بدانسان پیمان جانفشانی از یکدیگر می گرفتند .

شب چهارشنبه هجدهم دیماه ( ۲۴ ذی القعدة ) شش ساعت از شب رفته مظفرالدین شاه بدرود زندگی گفت . همان شب او را شسته و کفن کردند و فردا از میانش برداشتند و از روز پنجشنبه تا سه روز در تکیه دولت و پس از آن تا چند روز در مسجد آدینه و مسجد سه سالار ختم برایش گزاردند . نمایندگان نیز پاسداری نمودند و تا سه بار نشست بر نکردند ، و بسر در مجلس تورپه کشیدند .

این پادشاه تنها نیکیش آن همراهی بود که با مشروطه می نمود و تا میتوانست و می یارست جلو درباریان و دیگران را میکرفت . در این هنگام ، مرگ او ، مشروطه - خواهان را از آن همراهی بی بهره و کار را با ایشان سخت گردانید .

محمد علی میرزا بجای او بتخت نشست ولی تاجگذاری روز بیست و هشتم دیماه ( ۴ ذی الحجه ) خواستی بود . کار آگاهان دشمنی او را با مشروطه دانسته و بیمناک میبودند . ولی بسیاری فریب دوروییهای او را خورده دلگرم می ایستادند .

در همان روزها در مجلس سخنانی بمیان آمد که میرساند که دوسید بیشتر از دیگران فریب رویه کاریهای او را خورده اند و خوش گمانی فزونتر می دارند . چگونگی آنکه شادروان طباطبایی سخن از انجمن تبریز بمیان آورد و چنین گفت :

خپلی شکایت از مجلس تبریز دارند . اگر این طور باشد مملکت هرج و مرج خواهد



پ ۵۷

مظفرالدین شاه

این پیکره پس از دادن مشروطه و برای فرستاده شدن بخود شاه برداشته شده و باشد که آخرین پیکره اوست

کردند اموال خودش را بایشان واگذار کرد.

بازگسانی از نمایندگان پاسخهایی دادند. بهبهانی گفت: «شاه خیلی شکایت کرده از وضع مجلس تبریز که اسباب زحمت شده» پس از گفتگوهای باز طباطبایی سخن در - آمده چنین گفت: «من بخوبی اطلاع دارم بنظام الملك پیغام داده بودند ماهی سیصد تومان میدهیم میخواهی بیا و کار بکاری نداشته باش، بهبهانی هم گفت: «بلی آن ها قدری تند حرکت می کنند باید در این مطلب مذاکره شود. امروز بحمدالله شاه رؤف و مشفق است.»

این گفتگو می رسانید که محمد علیمیرزا دوسید را دیده و با آنان گله از انجمن تبریز کرده، و بیگمان خواستش این بوده که با دست اینان آن انجمن را از میان بردارد و از سوی آن دل آسوده گردد. چون همان روزها نقشه بر انداختن مشروطه را می کشید نخست میخواست انجمن تبریز را بر اندازد، و جای خرسندیست که تقیزاده و دیگران پاسخهایی دادند و طباطبایی را نرم گردانیدند.

دوسید از نقشه او آگاه نمی بودند. از آنسوی اینان چون با آرامش و بی خونریزی مشروطه از مظفرالدینشاه گرفته و از شیوه ویژه خود که «سخنی را گفتن و بروی آن ایستادگی نمودن» باشد نتیجه بدست آورده بودند، چنین میخواستند که همیشه آن راه را پیمایند، و این بود نیازی به بسیجیدن پشتیبان و نیرو نمیدیدند و بتلاشهای دورانیشانه تبریز ارج نمیگزارند، و ما خواهیم دید که تا پایان کار اینان آن شیوه زیان مند را رها نکردند، و بارها رخ داد که در نتیجه همین شیوه بتنگنا افتادند، و در هر بار تبریز بغزادشان رسید و از آن گرفتاری رهانشان گردانید. یکی از آن ها گرفتاری بود که سه هفته پس از این گفتگو رخ نمود و خواهیم دید که جز در سایه پا فشاری تبریز از سر باز نشد.

گرفتن دارک حاجی میرزا حسن و فرستادن پیام بنظام الملك هر دو دروغ می بود. داستان مجتهد این بود که در آخرهای آذرماه، روزی او نمایندگان انجمن را بخانه خود خواند، و چون رفتند رو بایشان گردانیده چنین گفت: «میان مردم پراکنده اند که مجتهد بدخواه مشروطه است. اگر در آغاز کار خواهان آن بود اکنون نمی باشد. نیز مرا بانبارداری بد نام ساخته اند. اکنون که غله گران و مردم از رهگذر نان در رنج و فشارند این دروغ را باسانی باور میکنند. من برای آن که نان ارزان و مردم آسوده گردند، بدخواه خود رشته همه دبه هایم را بدست شما می سپارم که گندمهای مرا آورده به بهایی که میخواهید بفروشید و این کار را میکنم تا مردم بدانند من خواهان مشروطه هستم. نمایندگان درخواست او را نمی پذیرفتند و او پا فشاری نمود و نوشته پایین را بامهر خود سپرد:

«داعی بجهت صلاح ملت و تنزل قیمت اختیار غله تمام دهات و علاقجات خود را»

« با جزای محترمین انجمن مقدس داده و ایشان را وکیل مطلق بلاعزل نمودم که تمام غله، دهات مرا ضبط و تصرف نموده و هر وقت بهر قیمت که دانند بفروش رسانند. در خصوص، اجرت عمل و کرایه و سایر مخارج هرقراری گزارند قبول دارم. بالکلیه اختیار با ایشانست، حتی در وصولی هر چه گویند بکمال اعتماد و اطمینان تصدیق خواهم داشت.»

« بتاریخ چهارم ذیقعد الحرام ۱۳۲۴ »

از این رفتار توانستیمی گفت که مجتهد از درون دل بمیان توده آمده بود و این زمان دلسوزانه بامردم راه میرفته. ولی کارها و رفتارهای دیگر این مرد که سپس خواهیم دید جلو چنین گمانی را میگیرد. میباید گفت انگیزه این پیش از همه ترس بوده. زیرا چون در سایه بی پروایی نظام الملك و کار شکنی دبه داران و دیگران غله بشهر کمتر می آمد و این روزها نان کمیاب شده باز مردم سخت میکشید و مردم بدبه داران خشمناک شده بد گویی بسیار میکردند و در میان آزادی خواهان گفتگوی آن میرفت که انبارهای دبه داران را بدست گیرند و آنان را بفروش گندمهای خود وادارند، مجتهد برای نگره داری آبروی خود بآن رفتار برخاست

هر چه هست کار نیکی بود، و حاجی میرزا محمود تاجر باشی که یکی از نمایندگان انجمن میبود برگمارده شد که گندمهای او را بشهر آورد و بفروشد و اوتا هشتاد خروار آورانید و فروخت، و سپس کناره جوئی نمود.

اما نظام الملك پس از رفتن محمد علیمیرزا از تهران بوالیکری آذربایجان آمد. آزادی خواهان پیشواز کردند و پاسداری نمودند. ولی او بهیچ کاری نمیکوشید و جز بد خواهی با آزادی از خود نمینمود، و داستان پیام فرستادن بساو از ریشه دروغ بود. این دروغها را او ساخته و بمحمد علیمیرزا نوشته و او نیز اینها را دستاویز آزردهی از انجمن گردانیده و بدوسید گفته بوده.

چون شماره ۲۸ روزنامه مجلس به تبریز رسید و آن گفتگوی طباطبایی و دیگران را در بر میداشت، نمایندگان تبریز چگونگی را دریافتند ولی بجای رنجش و آزردهی بچاره برخاستند، بدینسان که در روزنامه انجمن دو گفتار درازی در این باره نوشتند و چگونگی را روشن گردانیدند. خود مجتهد هم تلگراف بدارالشوری فرستاده داستان را بدانسان که روداده بود باز نمود. از آنسوی تا این هنگام در تهران بد خواهی محمد علیمیرزا بامشروطه و نقشه کار او بیرون افتاده و دو سید نیز خوش گمانی کم کرده بودند.

روز شنبه بیست و هشتم دیماه (۴ ذی الحجه) محمد علیمیرزا تاجگزاری کرد. وزیران و اعیانها و علما و سفیران و کنسولها همه را خوانده بودند، و بآیین باستان مشیرالدوله صدراعظم تاج را بسر او نهاد و در همان هنگام موزیک و شلیک توپ آغاز گردید و سه روز در تهران و همه شهرها چراغان کردند. در تبریز

تاجگزاری محمدعلی

میرزا و بی پروایی

او با مجلس

پنج روز چراغان بود .

در کتاب آبی جمله‌هایی نوشته که میباید در اینجا بیاوریم . مینویسد : « تاج چون بزرگ و سنگین میبود سر وی تاب نگهداری آن را نداشت . این بود تا گزیر شد که بهر دو دست آنرا نکه دارد و پس از چند دقیقه تاج را برداشت و بجای آن کلاه رسمی ایرانی که جقه نادری رامی داشت بسر گذاشت » .

در این نشست نمایندگان مجلس نبودند . صنیع‌الدوله و سعدالدوله را بنام اعیانی



پ ۵۸

محمد علیمیرزا باتاج شاهی

(تاجیکه بسر او بزرگ بود و سنگینی می نمود)

خواننده و بنام نمایندگی مجلس هیچ کس را نخوانده بودند . از همین جا شهس محمد - علی میرزا درباره مشروطه و مجلس نمودار میشد .

کسیکه در نامه خود بشادروان بهبهانی ، آن سوگندها را خورده و خود را خواهان مشروطه باز نموده بود ، کنون بیکیبار باز گشته و این بی پروایی را مینمود . همان روز در مجلس گفتگو بمیان آمد ، و کسانی از نمایندگان کله کردند و برخی جمله‌های مفزرداری نیز بمیان آمد .

میرزا طاهر گفت : «سلطان سلطان ملت است . باید از طرف ملت تاج گزارند و مجلس نماینده ملت است» .

میرزا محمود کتایب فروش گفت : « حالا که اول مجلس است اگر میتوانم مطالبه حق خودش را بکند والا بعدها نمیتواند کاری از پیش ببرد » .

ولی از این کله ها و گفتگوها سودی نتوانستی بود . محمد علیمیرزا کار خود را پیش برده و از ترسی که از رهگذر رسیدن بتاج و تخت میداشت بیرون آمده و این زمان در اندیشه بر انداختن مجلس و مشروطه میبود .

این مرد با خود کامکی بزرگ گردیده و پادشاهی را جز گردن کشیدن و فرمان راندن نمی شناخت . و کنون که در هنگام جوانی بتاج و تخت رسیده بود این بروی سنگین میافتاد که کسانی از توده در برابر او بالا افرازند ، و با وی گفتگو از کارهای توده و کشور کنند . معنی مشروطه و سود همدستی با توده چیزهایی بود که بمفرد او راه نمی یافت .

از آنسوی گرایش او به مسایه شمالی ، و بودن آموزگاری همچون شاپشال ، و همکویانی همچون مفاخر الملک و مفاخر الدوله و امیر بهادر و ساعد الملک و سید محمد یزدی و حاجی میرزا اسدالله (۱) و مانند اینها در نزد او ، کار را سخت تر گردانیده و جای سازی با مشروطه و مجلس باز نمیگذاشت .

چنین گفته میشد پدر زتش کامران میرزا هم از بدخواهان مشروطه است و او را به بر انداختن مجلس دلیر تر میگرداند . رفتار باز پسین مجلس و نپذیرفتن آن ، پیمان نامه وام را بهمگی درباریان گران افتاده و بخشم و بدخواهی آنان بسیار افزوده بود .

محمد علیمیرزا به بر انداختن مجلس یکدل شده و چنین میخواست که با آن همه بی - پروایی نماید ، و هر چه خواست ندهد ، و هر چه قانون گذاشت و یا دستور داد نرواناند ، آن را يك دستگام بیکاره ای گرداند ، و از آنسوی در شهرها ، در هر یکی که پیش رود ، حکمرانان دشمنی با مشروطه نمایند و میدان بتکان و جنبش مردم ندهند ، و از بر گزیدن نماینده برای مجلس جلو گیرند ( چنان که در همین هنگام در خراسان آصف الدوله این

۱- یکی از ملایان فریبکار تبریز بود که با چاپ کردن کتاب دعا و مانند این خود را بمحمد علیمیرزا و اندرون او نزدیک ساخته بود ، و چون با مشروطه بدخواهی مینمود از تبریز بیرونش کردند و این زمان در تهران میبود . همچنین سید محمد یزدی را از تبریز بیرون کردند و به تهران آمده بود .

رفنار را میکرد و در تنگابن امیر اسعد پسر سپهدار (۱) شیخ محمد نامی را از علمای آنجا بگناه آن که میخواسته انجمنی برای برگزیدن نمایندگان برپا کند گرفته و پیاپیش چوب زده ، و دیگری را از ملایان ریش بریده بود). از آنسوی بنام اینکه ما مسلمانیم و مشروطه با مسلمانسی نمی سازد عنوان « مشروعه » را بمیان آورده و برخی از ملایان را بکار انگیزد و کشاکش بمیان اندازد ، و پس از همه کار را بانجا رساند که مجلس تنها برای قانون گزاری باشد و آن را کاری باینکه دولت چرا وام میگیرد نباشد . يك قانون اساسی نارسایی که داده بودند آن را پس گرفتن میخواستند و عنوان « مشروعه » دستاویزی برای بهم زدن آن میباشد .

درباره آصف الدوله و جلوگیری او از برپا کردن انجمن ، وزیر داخله چنین پاسخ میداد : « مردم بسیار حرف میزنند سند لازم است . بعلم الیقین باید اطلاع پیدا کرد شاید برای این بوده که چون میخواستند انجمن ملی تشکیل دهند و هرزگی و شرارت کنند حاکم جلوگیری کرده است . »

این پاسخ بدتر از رفنار آصف الدوله بود و اندازه بی پروایی دولت را بمجلس نیک نشان میداد . درباره پسر سپهدار طباطبایی بصدر اعظم نوشت و او پاسخ داد : « شیخ محمد هرزه بود امیر اسعد تنبیه اش کرده . »

روز بیست و نهم دیماه که یکروز پس از تاجگذاری بود در مجلس گفتگو از این زمینه ها بمیان آمد و نمایندگان بازگله بسیاری کردند . دوروز پس از آن در نشست دیگر ، بازگله بمیان آمد و این بار برخی جمله های تند نیز گفته شد .

حاجی سید نصر الله گفت : « اطراف شاه کسانی هستند که راضی به پیشرفت مجلس نیستند و نمیخواهند که قانونی باشد . »

استاد حسن معمار گفت : « اینها سالها است که به الدم واشتم این مردم را چاپیدند بخوردند . ابدأ راضی نخواهند شد که جلوگیری از ایشان شود . »

طباطبایی گفت : « اگر آنها این مجلس را نخواهند بر ماست که بگوئیم سلطنت با مجلس توأم است و این پادشاه پادشاه مجلس است . »

از اینگونه سخنها میرفت . چیزی که بود از پرده دری خودداری نموده و همیشه گناه را بگردن وزیران و درباریان می انداختند ، و چنین وانمودند که خود شاه با توده و مجلس همراه است و اینانند که بدخواهی مینمایند ، و نتیجه ای که از این گفتگوهای خود می گرفتند آن بود که بنویسند و شاه را از بدخواهی وزیران آگاه گردانند و هم از او چاره خواهند . چنانکه شاه با اینان دو رویه راه میرفت ، اینان هم از روی ترس یا از راه دور اندیشی با وی پرده نگه داشته و دورنگی مینمودند .

### کوشش مجلس به بر انداختن نوز و پریم

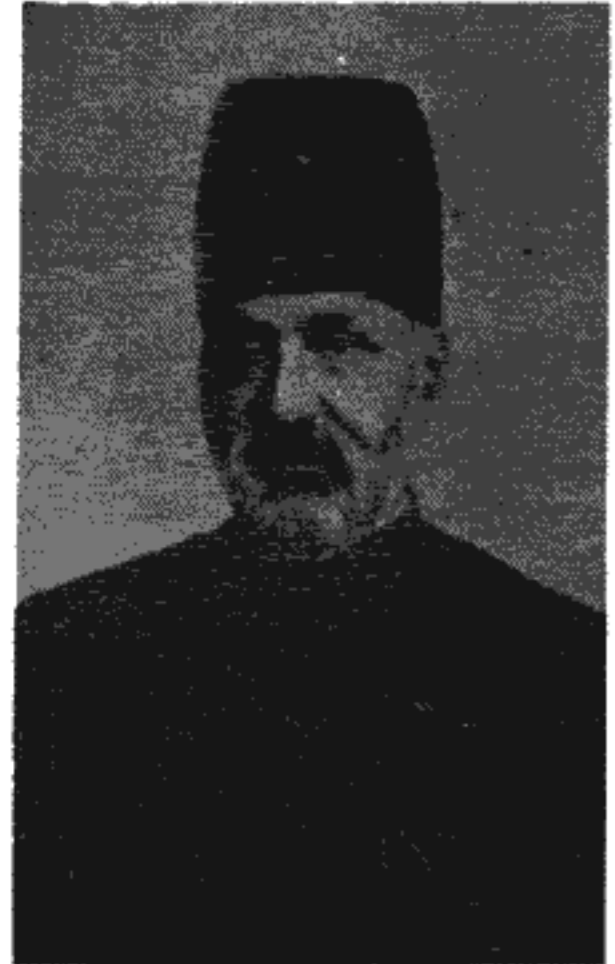
لیکن در این میان مجلس بیک کاری برخاسته بود که در نتیجه آن می بایست این پرده از میان برخیزد و کاریکرویہ گردد . چنانکه گفتیم چون داستان بنیاد گزاردن بانک ملی و وام دادن بدولت بمیان آمد تبریزیان پاسخ دادند که میباید نخست ببودجه دولت پرداخته درآمد و در رفت را بیک اندازه گردانید ، این یادآوری بسیار بجا بود . زیرا چنانکه سپس رسیدگی کردند و دانسته شد در آن هنگام ، درآمد دولت در سال پانزده کرور - تومان و نیم ، و در رفتش بیست و یک کرور تومان و نیم می بوده که سالانه شش کرور کمی بودجه میداشتند و می بایست جای آن را با وام پر گردانند . کنون اگر بانک ملی بنیاد

یافتی و دو کرور تومان وام بدولت دادی نتیجه آن شدی که پس از چند ماه باز تهیدستی نمایند و باز وام خواهند . همانا درباریان نیز در این هنگام آن اندیشه را در دل میداشتند . چون از نپذیرفتن پیمان نامه وام نجیده می بودند برای کینه جویی چنین میخواستند که بازار گانان و دیگران را در بنیاد گزاردن بانک ملی با فشار تر گردانند و از این راه همه سرمایه آنان را از میان برده رنجهاشان بیهوده گردانند .

تبریزیان این را پیش بینی کرده و به آن یادآوری برخاستند ، و مجلسیان آن را پذیرفتند و داستان بودجه را بالاتر از هر کاری شمرده و بان پرداختند . ولی در اینجا دو دشواری در میان بود : یکی آنکه میبایست در باره درآمد و در رفت دولت پرسشهایی از وزیران بکنند ، در حالیکه وزیران بمجلس نمی آمدند و خود را

پاسخده مجلس نمی شناختند . در قانون اساسی در این باره چیزی ننوشته بودند . از دیرگاه سعدالدوله وزیر مالیه و وزیر خارجه را بمجلس میخواست که پرسشهایی از ایشان کند و هر زمان به صنیع الدوله رئیس مجلس یادآوری میکرد ، و او بدربار می نوشت ، ولی نتیجه دیده نمیشد . دیگری اینکه رشته درآمدها در دست مسبو نوز و دیگر بلژیکیان

میبود و آنان بمجلس ارجی نمی گزاردند و پروایی نمی نمودند .



پ ۵۹

میرزا نصر الله خان مشیر الدوله (صدر اعظم)



چنانکه گفتیم مسبو نوز چند کار بزرگی را در دست خود میداشت و اداره های گمرک و پستخانه و تلگرافخانه و صندوق مالبه همه در چنگ وی میبود . راستی را این بلژیکیان برای دیگران کار میکردند ، و این بود با پشتیبانی آنان پیشرفت بسیاری کرده و بدینسان همه رشته های درآمد را در دست خود گرفته بودند ، و آشکاره به بهمزدن کارهای ایران و خوشانیدن سرچشمه های در آمد دولت می کوشیدند که نیاز کشور را بوام گرفتن از بیگانگان بیشتر گردانند .

از همینجا اندازه زبونی و ناتوانی دربار قاجاری روشن میگردد . چندتن بیگانه را آورده و رشته کارهای بزرگ را بدست آنان سپرده و با آنکه دشمنی و بدخواهی آنان را با چشم میدیدند ، پروایی نمیکردند و با صد بیدردی روز می گزاردند .

چنانکه گفته ایم آزدگی از ذر رفتاری بلژیکیان و بدخواهی آنان یکی از انگیزه های جنبش تهران بود ، و همه کوشندگان دل پر از کینه آنان میداشتند . همچنین سعدالدوله از زمان « وزیر تجارتمی » خود کینه های بسیار از آنان در دل میداشت .

از هر باره مجلس آماده میبود که از نوز و همدستان او بیدگویی پردازد و بکوتاه کردن دستهای آنان کوشد ، و این پیش آمد گفتگو از بودجه زمینه برای چنان کاری آماده میگردد . چیزیکه هست بلژیکیان نیز نا آگاه نمی بودند و بیکار نمی ایستادند . محمدعلیمیرزا با آن گرایشی که به همسایه شمالی میداشت از نگهداری آنان دست برنمیداشت و میدانی بانکه گفتگو از آنان بمیان آید نمیداد .

وزیر مالیه ناصرالملک ، که پس از چند بار درخواست سعدالدوله روز بیست و ششم دیماه ( دو روز پیش از تاجگذاری ) بمجلس آمد ، میرزا ابوالحسن خان نماینده فارس ازو پرسید : « عایدات اداره گمرک چقدر است ؟ » . ناصرالملک پاسخ داد : « گمرک وزیر علیحده دارد باید این مطلب از او سؤال شود . چیزیکه هست ما میتوانیم آنچه که بما صورت دادند بگوییم » . میرزا ابوالحسن خان گفت : « چرا باید گمرک وزیر مخصوصی داشته باشد و در تحت اداره وزیر مالیه نباشد ؟! ابدأ ملت اطمینان باین مطلب ندارند . ناصرالملک باین پاسخ نداده گفت : « مطلبی که راجع بمن باشد در جوابش حاضرم » . هرچه سعدالدوله و دیگران در این باره پرسیدند از کردن خود انداخت و پاسخ نداد . چه راستی آن بود که نوز در کار خود جداسر میبود و بوزیر مالیه پروا نمیکرد و حساب هم نمی داد و ناصرالملک تنها نام وزیر مالیه را میداشت .

این گفتگوها در مجلس اندازه چیرگی بلژیکیان را آشکارتر میکردانید ، و از آن سوی زشتکارهای پیشین آنان را در زمان عین الدوله به پیش چشمها میآورد . این بود بارها می پرسیدند : چرا باید یکتن بیگانه را وزیر گردانند . ناصرالملک میگفت : « این را بنویسید از صدر اعظم بپرسید » . این خود داستانی شد که بکوشند و آن بیگانگان بد خواه را براندازند .

پس از گفتگوها ، نامه ای از سوی مجلس بصدر اعظم نوشتند که وزیران را بمجلس بشناسند و زمینه کار و اندازه پاسخدهی هر یکی را روشن گردانند . از این دو نتیجه را میخواستند : یکی آنکه نوز که او را بمجلس نتوانستندی شناسانید از وزیری برافتد . دیگری اینکه وزیران خود را در برابر مجلس پاسخده شناسند و هر زمان که مجلس خواستشان بیایند .

در نتیجه این نامه روز پنجشنبه دهم بهمن ( ۱۶ ذی الحجه ) هشت وزیر که ( سپس نامه های ایشان را خواهیم آورد ) بمجلس آمدند ، و صدر اعظم نوید داده بود که در نشست دیگر خود نیز بیاید .

با وزیران گفتگو بمیان آمد . ولی نتیجه ای که خواسته میشد بدست نیامد . وزیران پاسخدهی را در برابر مجلس بکردن نکرفته و نبودن قانون را بهانه آوردند ، هنگامیکه پرسیده شد : آیا جز از این هشت تن وزیر دیگری هست ؟ .. وزیر داخله پاسخ داد : « این مطلب را باید از صدر اعظم پرسید » . از ناصرالملک در باره گمرک پرسیده شد که آیا پاسخدهی آن اداره را بکردن خود میگیرد یا همچون آنروز از کردن میاندازد ، پاسخ گفت : « ترتیب دیروز و امروز همانست فرقی نکرده » . بدینسان مجلس بی نتیجه به پایان رسید .

روز سیزدهم بهمن ماه ( ۱۹ ذی الحجه ) چون مجلس بر پا گردید **شناسانیدن وزیران** حاجی محتشم السلطنه از سوی صدر اعظم بانجا آمد و « نظامنامه مجلس سنا » و « امتیاز نامه بانک ملی » را با خود آورد ، و نامه ای از صدر اعظم رسانید که در آن وزیران را شناسانیده و کار هر یکی را نشان داده بود ، بدینسان :

مشیر السلطنه وزیر عدلیه ، ناصرالملک وزیر مالیه ، علاء السلطنه وزیر امور خارجه ، وزیر افرم وزیر داخله ، علاء الملک وزیر علوم ، فخرالملک وزیر تجارت . دبیر الدوله وزیر لشکر ، مهندس الممالک ، وزیر معادن و طرق و شوارع .

چنین نوشته بود : « آنها مسئول ذات اقدس همایونی هستند و هر وقت وجود آنها لازم باشد در مجلس خودشان یا معاون ایشان حاضر خواهند شد » .

نمایندگان در پیرامون این نامه بگفتگو پرداختند و در چند زمینه سخن بمیان آمد : نخست درباره « وزیر لشکر » ایراد گرفتند . چگونگی این بود که از دیس باز وزیر جنگ کامران میرزا بود ، و کنون میخواستند همو وزیر جنگ باشد ، ولی او را بمجلس نمی شناسانیدند ، و بجای او دیگری را بنام « وزیر لشکر » می شناسانیدند .

دوم بپاسخدهی وزیران در برابر شاه ایراد گرفتند . زیرا معنی آن پاسخده نبودن آنان در برابر مجلس میبود . م تشم السلطنه پاسخ داد . شما قانونی برای وزیران ننوشته اید تا در پیرامون آن پاسخده مجلس باشند ، و بدینسان بهانه میآورد .

سوم پرسیدند آیا جز از اینها وزیری هست یا نه ؟ .. پاسخ داد : « وزیری که طرف

سؤال و جواب هستند اینها هستند میرهاشم دوچی پرسید: «پس آن وزرای دیگر چیست؟...» پاسخ داد: «وزراء بردو قسند: وزرای لقبی، وزرای شغلی.» گفتگو بسیار شد.

نمایندگان هر چه پرسیدند حاجی محتشم السلطنه يك پاسخ سرسری داد راستی این بود که محمد علی میرزا مجلس را خوار می گرفت و چنین می خواست که پدرزن خود کامران میرزا را در وزیر جنگی نگه دارد بی آنکه کسی بتواند از او باز پرسری کند. همچنین مسبو نوز و دیگر هم شهریان او را در آن کارهایی که میداشتند بگزارد بی آنکه مجلس یا وزیر مالیه بتواند از آنان حساب خواهد یا بازخواست نماید. پس از همه، مجلس را از نیرو انداخته وزیران را بزیر دست آن نهد، و خود در زیر دست نگه دارد.



پ ۶۰

### مشیر السلطنه (وزیر عدلیه)

مشروطه میبود. يك مجلسی در میان خواستی بود ولی تنها برای قانون گزاردن و بی هیچ نیرویی. بدینسان محمد علی میرزا آنچه را که پدرش داده بود پس میگرفت. مجلس خواسته بود وزیران را زیر دست خود گرداند و نوز را از کار براندازد محمد علی میرزا نیرنگی پیش میآورد که خود آن را بیکاره گرداند.

شگفت تر آنکه مجلسیان معنی پیش آمد و اندازه زیان آن را نمیدانستند، و این بود تنها بگفتگوهای خود سرانه بس میکردند.

در میان این گفتگوها يك تندى که دیده شد از سعدالدوله بود. بدینسان چون محتشم السلطنه نامه صدراعظم را خواند و تنها يك پرشی درباره وزیر لشکر، رفت و او پاسخ داد، آغاز کرد بخواندن نامه دیگری از صدراعظم درباره «امتیاز بانک ملی» و میخواست چنین وانماید که آن نوشته صدراعظم يك چیز ساده است و جای گفتگوی دربار آن نیست و اینست می باید درباره بانک ملی گفتگو شود. سعدالدوله در قبال این تندى نموده چنین گفت: «شما این امتیاز نامه و این سند را دادید سرما را بیچانید، و فردا بیایدو بگویند که دو کرور قرض داریم باید بدهید».

کسانی از نمایندگان که صنایع الدوله و خویشاوندانش مخبر الملک و حسینعلیخان بودند هواداری از دولت نموده می کوشیدند آن نوشته چنانکه بود پذیرفته شود. حسن علی خان میگفت: نوز را چون بشما نشاناسانیدند همین بس است. شما چکار میدارید. که باز وزیری هست یانه! مخبر الملک نیز آنرا میگفت. تقیزاده و سعدالدوله و دیگران ایستادگی مینمودند. ولی نتیجه نمی داد و محتشم السلطنه بهمگی پاسخ میگفت: درباره نوز تنها باین بس کردند که نام «وزیر» ندارد، و تقیزاده پیشنهاد کرد که در نوشته صدراعظم در آنجا که میگوید: «وزرا اینها هستند» يك کلمه «لا غیر» افزوده شود. محتشم السلطنه آن را هم نپذیرفت و چنین بهانه آورد: «این مطلبی که شما میگویند در اینجا توضیح واضحات خواهد بود».

نشست با این گفتگوها پایان رسید. در نشست دیگر ادیبالتجار نماینده اسپهان درخواست که باز در آن باره گفتگو شود. صنایع الدوله خرسندی نداد و چنین خواست که «نظامنامه مجلس سنا» را بگفتگو گزارد. ولی نمایندگان خاموش نشدند و خواه و ناه خواه گفتگو بمیان آمد و کار بازردهگی کشید. صنایع الدوله از مجلس برخاسته به اطاق دیگر رفت و نمایندگان نیز رفتند. پس از چندی که باز گشتند صنایع الدوله گفت: «اگر میخواهید مجلس فایده بحال ملت داشته باشد باید کار کرد. از منازعه و مشاجره لفظی هیچ فایده حاصل نخواهد شد. اینست نظامنامه مجلس سنا، اول شروع بمذاکره و تصحیح آن بشود. بعد هم بهمین ترتیب باید مشغول کار شده این را گفت و «نظامنامه» سنا را بگفتگو گذاشت و آن گفتگورا بیکبار از میان برد. نمایندگان نیز گردن نهادند. بدینسان محمد علی میرزا استادانه نقشه خود را بکار بست، و درباریان خود را فیروز می شماردند. چیزیکه هست جنبش ناگهانی تبریز حمال را بهم زد و نقشه را دیگرگون گردانید.

ما نیک نمیدانیم تبریزیان چگونه از این پیش آمدها آگاه میشدند و اندیشه های درونی محمد علی میرزا را درمی یافتند. آنرا که در تهران از نزدیک نمیدانستند آنان

معنی اینها از میان

بردن مجلس و برانداختن

را از تهران بیای تلگراف خواسته گفتگو کنند . تلگرافی از انجمن بکسانی از نمایندگان مجلس فرستاده شد . همچنین علما تلگراف بدو سید کردند . تلگراف اینان را در پایین می آوریم :

« خدمت حضرات آقاییان حجج الاسلام دامت برکاتهم امروز پاره مکاتیب از ، طهران بجمعی از اهالی تبریز رسیده و مال همه آنها اینست که اعضای محترم ، دارالشورای ملی طهران دل تنگی از عدم پیشرفت امورات مشروطه دارند و اعلیحضرت ، همایونی را موافق نمیدانند و باین واسطه اهالی تبریز تماماً مشوش و بازار بسته و ، هنگامه است اهالی دولت را مشروطه دانسته و تمکین تمام داشتند این اخبارات موحشه ، اسباب هیجان عمومی شده اعضای انجمن تبریز باعضای دارالشوری اطلاع داده اند که ، فردا پنجشنبه چهار ساعت از دسته گذشته در تلگرافخانه حاضر شوند تا مخابره حضوری ، بشود این است که متمنی هستیم که حضرات حجج الاسلام نیز در ساعت مزبوره شرف ، حضور داشته باشند که دعا گوینان نیز حاضر شده مخابره و مشاوره حضوری نماییم (عموم ، حجج الاسلام تبریز) ،

فردا پنجشنبه علما و نمایندگان انجمن و سران جنبش در تلگرافخانه گرد آمدند . مردم نیز بازارها را باز نکرده در حیاط تلگرافخانه و آن پیرامونها انبوه شدند که چگونگی را بدانند و در اینمیان از شور و خروش باز نمایانند . کسانی از کوشندگان دسته ای از بچگان پدید آورده و جمله های شورانگیزی بآنان یاد دادند که بترکی می سرورند : « برقاشوق قانمزوار و کسلا . ملنه نثار کتور مشوق ، اینها همه برای تند گردانیدن سهشا و فزودن به پا فشاری مردم بود . سخنگویان ، از شادروان شیخ سلیم و میرزا حسین و میرزا جواد بیای سخنها می گفتند و مردم را بآرامش و پا فشاری وامی داشتند . پس از پیش آمد بست نشینی چنین جوش و جنبشی در تبریز برنخاسته بود .

با تهران گفتگو آغاز گردیده و این شکفت که از آنجا همه خونسردی و دل آسودگی نشان میدادند و این بیم و جوش تبریز را بی انگیزه و بیجا می شماردند ، رویه های برخی از تلگرافها چون در دست می باشد در اینجا می آوریم :

### طهران

« خدمت آقاییان دام اجلالهم تلگراف انجمن مقدس زیارت شد فوری بتلگرافخانه ، آمده فرستادم جناب مستطاب اجل سعدالدوله و آقای مرتضوی و جناب حاج امین - ، و الضرب تشریف بیاورند جناب آقای سید حسن تشریف دارند هنوز آقاییان نرسیده اند ، قصد چیست و اسباب اغتشاش کسی بنظر بنده اینگونه اقدامات مانع پیشرفت ، مقصد اصلی و تعویق امور صلاح عامه که در نظر است خواهد بود (محمد اسمعیل) ، ، (تقی زاده) ،

در تبریز از دور می دانستند . این زمان از نمایندگان آذربایجان جز دو تن که تقی زاده و میر هاشم باشند در تهران نمی بودند . بمیر هاشم جز گمان بد نتوان برد و میتوان گفت تقی زاده این آگاهها را به تبریز می داد . چیزیکه هست چرا او خود در مجلس نمیگفت ؟ ! . چرا معنی این رفتار محمد علی میرزا را که از میان بردن مشروطه می بود آشکار نمیگردانید تا مردم بدانند و بشورند ؟ ! .. اینها را نیک نمیدانیم .

در تبریز پس از راه انداختن نمایندگان آرامش بود . چون آگاهی شورش بهمن ماه از مرگ مظفرالدین شاه رسید اندوه خواری نمودند و تلگراف بدارالشوری فرستادند . سپس چون آگاهی از تاجگذاری پسرش رسید پنج شب چراغان کردند . از آن پیش آمدها آگاهی نمی بود . ولی چون « قانون اساسی » رسیده بود آن را نارضا می یافتند و خرده بیان میکردند . نیز نا ایمی هایی در آذربایجان بویژه در پیرامونهای ارومی رخ داده بود و نظام الملك پروای آنها نمیداشت از اینرو آزرده می نمودند . نیز آگاهها از تهران می رسید که سید محمد یزدی ، و دیگر بدخواهان جنبش آزادی که از تبریز بیرون رانده شده بودند ، در تهران پیرامون شاه را گرفته اند . همچنین ساعد الملك که در نتیجه گله مندی اردبیلیان انجمن پافشاری نمود او را از حکمرانی برانداخت ، در تهران « وزیر مخزن » گردیده . اینها مایه دل آزرده می شد ، ولی خاموش می ایستادند .

روز سه شنبه پانزدهم بهمن ( ۲۱ ذی الحجه ) نامه هایی از تهران رسید که پیش آمد های دل آزار باز پسین را از دژ رفتاری پسر سبهدار باشیخ محمد و دیگران ، و بی پروایی شاه با مجلسیان و نخواندن آنان بتاجگذاری ، و پافشاری او برای نگهداری بلژیکیان ، و نپذیرفتن وزیران پاسخدهی را در برابر مجلس و مانند اینها آگاهی میداد .

اینها سران جنبش را بشورانید . اینان خواست محمد علی میرزا را از آن رفتار بیک دانستند و آنچه زر پس پرده میبود دریافتند ، و این بود خاموشی را کنار گزارده بکار برخاستند . بدینسان که روز چهارشنبه شانزدهم بهمن ( ۲۲ ذی حجه ) یکدسته از مجاهدان بانجمن درآمده با نمایندگان که در آنجا میبودند بگفتگو برخاستند و تندبها نمودند که از چنان پیش آمدها بی نا آگاه میباشند و بی پروایی می نمایند . کم کم آگاهی بنمایندگان پیشه وران رسیده همگی در انجمن گرد آمدند . همچنین مردم چگونگی را شنیده و بازارها را بسته و بانجا آوردند . میرزا جواد ناطق نامه ها را باز خواند و خود سخنانی گفت . مردم بشور و فریاد برخاستند . کسانی ناله و گریه می نمودند و کسانی زبان بنفرین و بدگویی می گشادند . از هر سو همه و غوغا شنیده میشد . مردم توگویی یک چیز بسیار گرانمایه ای از دست داده اند و بیتابها می نمودند . در این میان علما و ملایان را نیز یکایک می آوردند ، و چون همگی گرد آمدند ، واعظان بخاموش گردانیدن مردم کوشیدند و پس از گفت و شنید چنین نهادند که فردا در تلگرافخانه گرد آیند و کسانی

## قبریز

« اولاد نهایت تشکر و امتنان از زحمات جنابان عالی داریم عجالاً خواهشمندیم ،  
 « نهایت فوریت جمعی از آقایان دارالشورای کبری حاضر فرمایید جنابان حجج الاسلام ،  
 « طهران فرموده اند که تشریف فرمای تلگراف خانه شوند مرحمت فرموده آقایان حجج -  
 « الاسلام راهم اطلاع دهید مرحمت فرمایند که آقایان علما منتظر تشریف دارند عمده ،



ب ۶۱

حاجی مخبر السلطنه

(این بیکره چند سال دیرتر از آن زمان برداشته شده)

« اغتشاش بواسطه سست بودن مجلس شورای کبری و عدم پیشرفت مقاصد و کلا و بعضی ،  
 « مطالب که باحضور عموم عرض میشود (انجمن ملی)»

## طهران

« حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا سید محمد مجتهد دامت برکاته ،  
 « تشریف دارند و جناب حاج سید مرتضی آقا حاضرند و کلای محترم آذربایجان فردا ،  
 « جمعه ۴ بغروب مانده وارد خواهند شد بعضی از اعضای محترم مجلس شوری هم اطلاع ،  
 « دادم الآن تشریف بیاورند مطالب لازمه را بفرمایید (محمد اسمعیل)»

## قبریز

« مستدعی از آقایان حاضرین تلگراف خانه میباشیم که اسامی آقایانیکه تشریف ،  
 « دارند مخا بره فرمایید که مطلع بشویم علماء تجار عموم اهالی انجمن ملی»

## طهران

« آقایانیکه تشریف حضور مبذول فرموده اند حضرت مستطابان حجج الاسلام آقای ،  
 « آقاسید عبدالله و بندگان آقای آقا سید محمد مجتهد دامت برکاتهم جناب مستطاب اجل ،  
 « سعد الدوله جناب حاجی سید مرتضی حاجی امین الضرب جناب حاجی معین - ،  
 « التجار جناب تقی زاده جناب مشار الملک نواب والا اسدالله میرزا ( اقل محمد ،  
 « اسمعیل )»

## قبریز

« آنچه عرض میشود تماماً گفته جمیع ملت است که دیروز بازار را بسنه بانجمن ،  
 « مقدس اجتماع نموده صراحتاً میگویند و واضح جواب میخواهند اولاً در عدم پیشرفت ،  
 « امورات و کارهای شورای کبری ممانع کجاست و سبب چیست ثانیاً در حالتیکه شورای ،  
 « کبری حق دارند از کلیه کارها باخبر و مداخله داشته باشند سبب چیست که از اغلب ،  
 « کارها بی اطلاعند مثل تاج گذاری و تعیین ولایت عهد و عزل و نصب حکام و دادن بعضی ،  
 « کارهای عمده باشخاص غیر صحیح و مسئول ندانستن وزراء خودشان را و عدم اجراء ،  
 « بعضی از اصول نظامنامه اساسی و فتور در کارها وغیره که اینها اسباب یأس و هیجان ملت ،  
 « شده است (مجتهد و جناب حاجی میرزا محسن آقا ثقة الاسلام و شیخ الاسلام و علماء و تجار ،  
 « و عموم ملت )»

## قهران

« خدمت علمای اعلام و سایر آقایان و تجاریکه در تلگرافخانه مبارک هستند عرض ،  
 « میشود بر حسب احضاریکه نموده بودید اقل العلماء باتفاق جنابان حاج سید مرتضی آقا ،  
 « و حاجی محمد اسمعیل آقا و تقی زاده زید عزهم در تلگرافخانه حاضریم و برای استحضار ،



« شما زحمت داده میشوید که آنچه از طهران برای شما نوشته اند خلاف محض و کذب صرف ،  
 « است اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلد الله ملکه و دولته نسبت بمجلس مشاوره ملی کمال ،  
 « مساعدت و همراهی را دارند آنچه شاهنشاه مبرور البسه الله حلال النور در باب مجلس و ،  
 « موجبات آسایش عامه نوشته و دستخط فرموده اند اعلیحضرت همایونی امضا فرموده اند و ،  
 « با کمال عدل و نصفت برای تمهید انتظام امور ملك و مملکت غایت مجاهدت و مرحمت ،  
 « دارند خیالات شما تماماً بی مأخذ است . بهتر اینکه همگی بر سر کار و کسب خود ،  
 « رفته باغتشاش ولایت راضی نشوید و آسوده باشید که عنقریب آثار مرحمت و توجهات ،  
 « همایونی ظاهر و عامه مردم آسوده خواهند شد مجلس مشاوره طهران نیز در کمال انتظام ،  
 « همه روزه منعقد و عموم منتخبین مشغول جرح و تعدیل امور عمومی هستند ( محمد ابن  
 صادق الحسینی الطباطبائی )

### طهران

« خدمت علمای اعلام و آقایان تجار محترم متوقفین تلگرافخانه مبارکه عرض ،  
 « میشود بطوریکه تلگراف کرده بودید اقل العلماء باتفاق جنابان حاجی امین الضرب ،  
 « و حاجی معین التجار و سایرین در تلگرافخانه حاضر هستیم و همان قسمی که حضرت ،  
 « مستطاب حجة الاسلام آقا سید محمد مجتهد الطباطبائی سلمه الله تعالی مرقوم فرموده اند ،  
 « آنچه شنیده اید خلاف محض و دروغ صرف است بندگان اعلیحضرت همایونی با کمال ،  
 « مراقبت و نصفت در انتظام امور کافه مردم مملکت نهایت مساعدت و مرحمت را دارند و ،  
 « مخصوصاً با فرط مساعدت در پیشرفت امور مجلس ملی توجهات کامله مبذول میفرمایند ،  
 « چنانچه امتیازنامه بانگ ملی را دو روز قبل بشرف امضای مبارک موشع فرمودند که ،  
 « بر حسب خواهش عامه تجار و اهالی این منظور عمده هم صورت وقوع حاصل گشت ،  
 « در این صورت ابداً جای این تصورات نیست و بلکه باید عامه مردم متشکر بوده امروز ،  
 « در مساعدت با وظایف بانگ ملی کمک نمایند پس بهتر اینست که فوراً با کمال آسایش ،  
 « ذخیال بر کسب و کار خود رفته منتظر ظهور توجهات کامله ملوکانه و نظم امور عامه باشید ،  
 « ( داعی عبدالله الموسوی بهبهانی )

از این تلگرافها نیز پیداست ، که چنانکه گفتیم در طهران  
 خواست محمد علی میرزا را در نمی یافتند ، و معنی آن رفتار  
 او را با مجلس نمیدانستند ، و شکفت تر آنکه دوسید بازخوش  
 گمانی مینمودند . تبریزیان هفت چیز را پیشنهاد میکردند  
 که بدستاری مجلس از شاه خواسته شود . ماهمان نوشته آنان را میآوریم :

### در خواستهای هفتگانه تبریزیان

( ۱ ) شخص همایونی باید دستخطی برای اسكات عامه صادر نمایند که دولت ایران  
 مشروطه تامه است .  
 ( ۲ ) عدد وزرای مسئول فعلاً از هشت عدد متجاوز نیست و هر گاه بعد ها تشکیل يك

وزارت خانه لازم گردد با مضای مجلس تشکیل داده خواهد شد  
 ( ۳ ) از این به بعد از خارجه وزیر نباید معین و مقرر شود .

( ۴ ) در هر ولایات و ایالات با اطلاع مجلس شورای ملی انجمن محلی برقرار باشد .  
 ( ۵ ) وزرای افتخاری ابداً نباید باشند . یعنی اسم وزارت بجز بر هشت وزیر مسئول  
 در دایره دولت نباید برده شود .  
 ( ۶ ) عزل مسیو نوز و پسریم و توقیف لاورس رییس گمرکخانه تبریز فوری  
 لازم است .

( ۷ ) عزل ساعد المملک .  
 از يك تا پنج چیزها بیست که میخواهند دولت بپذیرد و در قانون اساسی آورده شود .

برای استواری مشروطه  
 و درستی آن اینها را  
 در بایست میسر شدند .  
 از آنسوی هر یکی از  
 اینها پیشرفت يك  
 خواستی را در بر میداشت  
 يكم برای جلو گیری  
 از اندیشه ای بود که  
 محمد علی میرزا در باره  
 مجلس میداشت و چنین  
 میخواست که آن تنها  
 برای قانونگزاری باشد  
 و مشروطه بمعنی درست  
 خود که در کشور های  
 اروپا میبود بایرانیان  
 داده نشود . دوم نیز  
 برای استواری کار  
 مشروطه و مجلس بود .

سوم را برای کوتاه  
 گردانیدن دست

پ ۶۲

### فرمانها

بیگانگان میخواهند . چهارم برای جلو گیری از خود سری حکمرانان بود ، و چنین  
 میخواستند که در همه شهرها رشته در دست خود مردم باشد تا حکمرانان نتوانند بادستور  
 محمد علی میرزا کار شکنی هایی کنند . این را خود تبریزیان بکار بسته و چنان انجمنی برپا



گردانیده بودند و میخواستند در همه جا آن باشد.

اما درخواستهای ششم و هفتم: برداشتن نوزو دستیار او پریم یکی از آرمانهای آزادیخواهان گردیده بود و خود ماندن آنان بر سر کار پس از آنهمه بدخواهیها، مایه تنگی شمرده میشد. بازداشتن لاورس برای این بود که او دزدیهای کرده و آهنگ گریختن از ایران میداشت. ساعدالملک را نیز دیدیم که دور رانده انجمن میبود، و این به تبریزیان گران می افتاد که بر سر کار باشد.

روز پنجشنبه با این تلگرافها بی پایان رسید. امروز تلگراف نمایندگان هفتگانه از قزوین آمد که از آنجا باهنگک تهران روانه می گردند. در راه کیلان دچار برف گردیده و دیر کرده و کتون پس از يك ماه بقزوین رسیده بودند. از آنسوی از تهران آخرین پاسخ این بود که چون فردا نمایندگان آذربایجان میرسند درخواستهای شمارا با بودن آنان گفتگو کرده پاسخ دهیم. بدینسان مردم پراکنده شده بخانه های خود رفتند.

فردا آدینه باز سرجنبانان در تلگرافخانه گرد آمدند و مردم نیز حیاطهای تلگرافخانه و توپخانه و جبهه خانه را پر گردانیدند. یکدسته می آمدند و یکدسته می رفتند. واعظان مردم را بیکار نکز کرده سخنانی می گفتند، و چون در چنین هنگامها کسانی تندرویها نمایند و آشوب پدید آورند، اینسان با پند جلو گیری می نمودند و مردم را آرام بودن و چشم بسوی پیشروان داشتن و ادار می کردند. امروز دبستانها از شاگردان دسته ها پدید آورده بودند که سرود خوانان با آنجا می آمدند:

آمال مز افکار مز اقبال و طندر سرحد یمزه قلعه بزیم خاک و طندر  
دعوا گونی یکسر گورونن قانلو کفندر ایرانلو لاروخ جان و پرروخ نام آلا روخ بز  
دعوا ده شهادتله هامی کام آلا روخ بز (۱)

تا هنگام پسین بدینسان گذشت. و چون مردم بیتابیها می نمودند و پیدا بود که اگر پاسخی بدلخواه نرسد از پا نخواهند نشست شادروان ثقة الاسلام تلگرافی بخود شاه فرستاد و چگونگی را باز گفت. سپس مجتهد تلگراف دیگری هم بدانسان فرستاد.

امادر تهران، امروز شور دیگری میبود. چنانکه گفتیم امروز نمایندگان هفتگانه بتهران می رسیدند. مردم دسته دسته به پیشواز می شتافتند و شور و شادی بسیار مینمودند تهران یکی از روزهای کم مانندی بخود میدید. گذشته از عنوان نمایندگی نام آذربایجان این زمان ارجمند شمرده میشد. از آنسوی بی پروایی شاه بمجلس و چیرگیهایی که در پایان می نمودند بهممه برخورد بود و مردم رسیدن نمایندگان هفتگانه را در این - هنگام مایه فیروزی برای مجلس میشماردند. پیشهوران با سران خود تا بیرون دروازه به رده ایستاده بودند، و چون نمایندگان فرا رسیدند، گاوی بنام مردم تهران، زیر پای

(۱) این شعرها از نامق کمال شاعر عثمانیست که بنام عثمانیان سروده. در تبریز آنها را بنام ایرانیان گردانید و بسیاری خواندندی. امروز هم شاگردان دبستانها می خوانندند

آنان سر بریدند. حاجی صادق نامی از شادمانی يك دیوانگی از خود می نمود، و آن اینکه دو پسر نوری خود را همراه آورده بود که زیر پای نمایندگان آذربایجان قربانی خواهم کرد. آقا میرزا فضلعلی چنین گفت: «مامیباید قربانی این نورسان باشیم. از ما گذشته و همه کوششهای ما از بهر اینان است».

مردم خواستار شدند که همه نمایندگان در یکجا نشیمن گیرند که کار دید آسان باشد. حاجی محمد اسماعیل همه را بخانه خود خواند، ولی فرصت دید بسیار کم بود. زیرا همان روز نمایندگان را از تبریز بتلگرافخانه خواسته بودند. پس از آمدن صنیع الدوله و سعدالدوله و برخی دیگر از سران مجلسیان که گفتگویی با آنان کردند. باهنگک تلگرافخانه روانه گردیدند و تا فرورفتن آفتاب در آنجا میبودند.

از آنسوی شب در خانه مشیرالدوله صدر اعظم نشستی خواستی بی پرده شدن اندیشه بود، که با بودن صنیع الدوله و سعدالدوله و حاجی معین و مرتضوی های محمد علیمیرزا و امین الضرب و حاجی محمد اسماعیل، درباره درخواستهای - هفتگانه تبریز گفتگو کرده شود. مشیرالدوله فرستاد و نمایندگان تازه رسیده را نیز خواند و اینان از تلگرافخانه با آنجا رفتند.

گفتگو آغاز شد. سعدالدوله از سوی تبریزیان سخن میگفت و درخواستهای ایشان را باز مینمود. مشیرالدوله گفت: «دولت میخواهد هزار وزیر داشته باشد شما با وزرایی که دولت بشما معرفی میکند طرف هستید، شما چکار دارید که دولت فلان قدر وزیر - دارد؟!»

سعدالدوله گفت: «در دولت مشروطه باید وزراء مسئول باشند و غیر از وزرایی معین هیچ وزیری خواه افتخاری یا رسمی باید نباشد. مگر ما دولت مشروطه نیستیم؟! مگر دولت بما مشروطه نداده؟!»

مشیرالدوله گفت: «خیر ما دولت مشروطه نیستیم و دولت بشما مشروطه نداده. مجلسی که دارید جهت وضع قوانین است».

سعدالدوله رو بدیگران بر گردانیده گفت: «آقایان شنیدند که چه میفرمایند. در این صورت ما غیر از تعیین تکلیف ملت تکلیفی نداریم. بعد از این بودن ما در این مجلس زیاد است برویم».

حاجی امین الضرب بها برخاست و چنین گفت: «دولت نمیتواند بگوید من بشما مشروطه نداده ام. اگر ما مشروطه نیستیم چرا از ولایات مبعوث میفرستند؟! اما خود ما ترا رسماً مشروطه میدانیم و حقوقی که داریم هیچ کس نمیتواند از ما پس گیرد مگر با خون ملت...» سپس مستشارالدوله بها خاست و بسخنانی پرداخت و در پایان چنین گفت: «حال که دولت نکول میکند و میخواهد ملت را فریب دهد تکلیف ما غیر از اطلاع دادن بمذمت خودمان که در تلگرافخانه جمع و منتظر هستند نیست. مرخص فرمایید برویم و آنان را از

انتظار برهائیم.

این را گفت و همگی برخاستند که بیرون آیند. مشیرالدوله گفت: خشم ننمایید که بنشینید و آنچه میخواهید بنویسید که فردا بشاه نشان دهم. سعدالدوله گفت: ما آنچه که میداریم نتوانیم دوباره از دولت بخواهیم. خواست ما درست گردانیدن قانون است



ب ۶۳  
شاپال

که کمیهای آن برداشته شود. مشیرالدوله گفت: کمیهای آن چیست؟! گفت: پاسخده بودن وزیران، و باندازه بودن شماره آنان، و برداشته شدن فزونیان، که یکی از آنان نوز و پریم است. این را گفت و بدیهای نوز را شمردن گرفت.

مشیرالدوله گفت: اینها همه راست است، ولی دولت ناگزیر است نوز را بدانسان که بودنگه دارد. سعدالدوله پاسخ داد: ولی تسوده ناگزیر نیست که بد خواهان را بپذیرد.

بدینسان گفت و شنید میرفت. سعدالدوله تندبها مینمود و دیگران پشتیبانی از او نشان میدادند، و مشیرالدوله نرمی مینمود. و سرانجام چنین نهاده شد که فردا بنمایندگان دیگر نیز آگاهی دهند و مجلس را بیرون از نوبت برپاکنند و با سکالش نوشته‌ای پدید آورده بنزد صدراعظم فرستند که بشاه نشان دهد و پاسخ گیرد. بدینسان نشست به پایان رسید.

می‌باید برخی جمله های مشیرالدوله را نیک اندیشید. اینها اندیشه های محمد علی میرزا می‌بود که از دهان صدراعظم بیرون می‌آمد. دولت بشما مشروطه نداده. مجلسی که دارید جهت وضع قوانین است. آنچه در نامه خود بمجلس درباره پاسخدهی وزیران و دیگر چیزها نوشته بود، از آن نیز این معنی را میخواست. ولی مجلسیان آن را نفهمیدند، و چنانکه دیدیم باخونسردی در پیرامون آن گفتگو میکردند و کسانی نیز هواداری از دولت مینمودند، درباره نوز آشکاره می‌گویند، دولت ناگزیر است او را بسر کارنگه دارد. چرا دولت ناگزیر می‌بود؟! زیرا نوز و همکاران او بسود روسیان کار میکردند و آنان بنام آنکه گمرک در گرو ایشانست و میباید در دست کسانی باشد که آنان بشناسند و دلگرم باشند نگهداری از ایشان مینمودند، و محمد علی میرزا نمی‌پارست که کاری نه بدلخواه آنان کند. این اندازه درماندگی و ناتوانی دولت خود کامه می‌بود. با اینهمه بامردم، آن گردنکشی و دژ رفتاری را می‌نمودند. مردم که از درون دل بکار برخاسته و آرزو می‌کردند بایشان یاوری نمایند و پشتیبان باشند و در برابر بیگانگان نیرومندان گردانند، در برابر اینها آن بدیهها را از خود نشان میدادند.

روزشنبه نوزدهم بهمن (۲۶ ذی‌الحجه)، مجلس بیش از نیمروز در يك اطاق نهانی برپا گردید. نمایندگان تبریز هم آمدند. تقیزاده و حاجی امین‌الضرب هر کدام نوشته دیگری درباره کمیهای قانون اساسی آماده کرده بودند. آنها را خواندند و پس از گفتگو و سکالش چون دیدند در آن باره به سخن بسیاری نیازمندند و چنان فرصتی نیست بهتر دیدند که بهمان فهرست درخواستهای تبریز بس کنند و آنها را نوشته با دست حاجی منبر السلطنه بنزد صدراعظم فرستادند که تا چهار ساعت دیگر پاسخ از شاه گرفته و بفرستد. سپس چون پاسخی نرسید هفت تن را از نمایندگان برگزیده نزد صدراعظم فرستادند. از آن نیز نتیجه نشد محمد علی میرزا ایستادگی می‌نمود و بیباکانه پاسخها

می‌داد. مجلس تا شام برپا می‌بود و رسیدن پاسخ رامی بیوسید.

امروز تهرانیان هم در شورش همدستی نمودند. گذشته از جنبش تبریز گفتگو - های دیشبی با صدراعظم همه را بیدار میگردانید، دسته های انبوهی از آنان در حیاط مجلس و آن پیرامونها گرد آمده همراهی با درخواستهای تبریزیان مینمودند و چنین میخواستند که در اینجا هم بازار را ببندند. ولی مجلس خرسندی نداد و جلو گرفت. از آنسوی در تبریز امروز همچنان شور و خروش برپا میبود. گذشته از تلگرافخانه و آن پیرامونها، مردم در برخی مسجدها گرد آمده و همراهی با کوشندگان مینمودند. گذشته از شهر، از باسمنج و شبستر با تلفون همدردی نشان میدادند. چون ساعت بساعت با تلگراف از پیش آمدهای تهران آگاه میشدند، از ایستادگی محمد علی میرزا سخت برآشفته، و یکدسته باین شدند که برای فشار آوردن باو بیک گام دیگری بر خیزند، و آن اینکه اداره های پست و تلگراف و تذکره و صندوق مالیه و قورخانه را بدست گیرند، و نگزارند دولتیان بکار پردازند. ولی دور اندیشان این را نپسندیدند، و تنها باین بس کردند که تلگرافخانه را بدست دارند و نگزارند تلگرافهای دیگری فرستاده شود.

شاگردان دبستان باز رده بسته و سرود خوانان میآمدند و میرفتند و شنیدنیست که در میان آن شور و خروش کسانی نیکوکاری را فراموش نمیکردند و برای دبستانها واغانه گرد آورده و میدادند.

داستان فرستاده فرستادن محمد علی میرزا به عتبات که از دیرباز بر زبانها افتاده بود، این پیش آمدها راست بودن آن را میرسانید، و این بود علماء تلگرافی نوشتند که برای علمای نجف فرستاده شود، و چون بتلگرافخانه ایران بدگمان میبودند کسی را فرستادند که از آنسوی ارس، از سیم قفقاز آن را بفرستد. آن تلگراف را بسا پاسخی که علمای نجف دادند و چندی پس از آن رسید در روزنامه ها نوشته اند و ما در اینجا نمی آوریم.

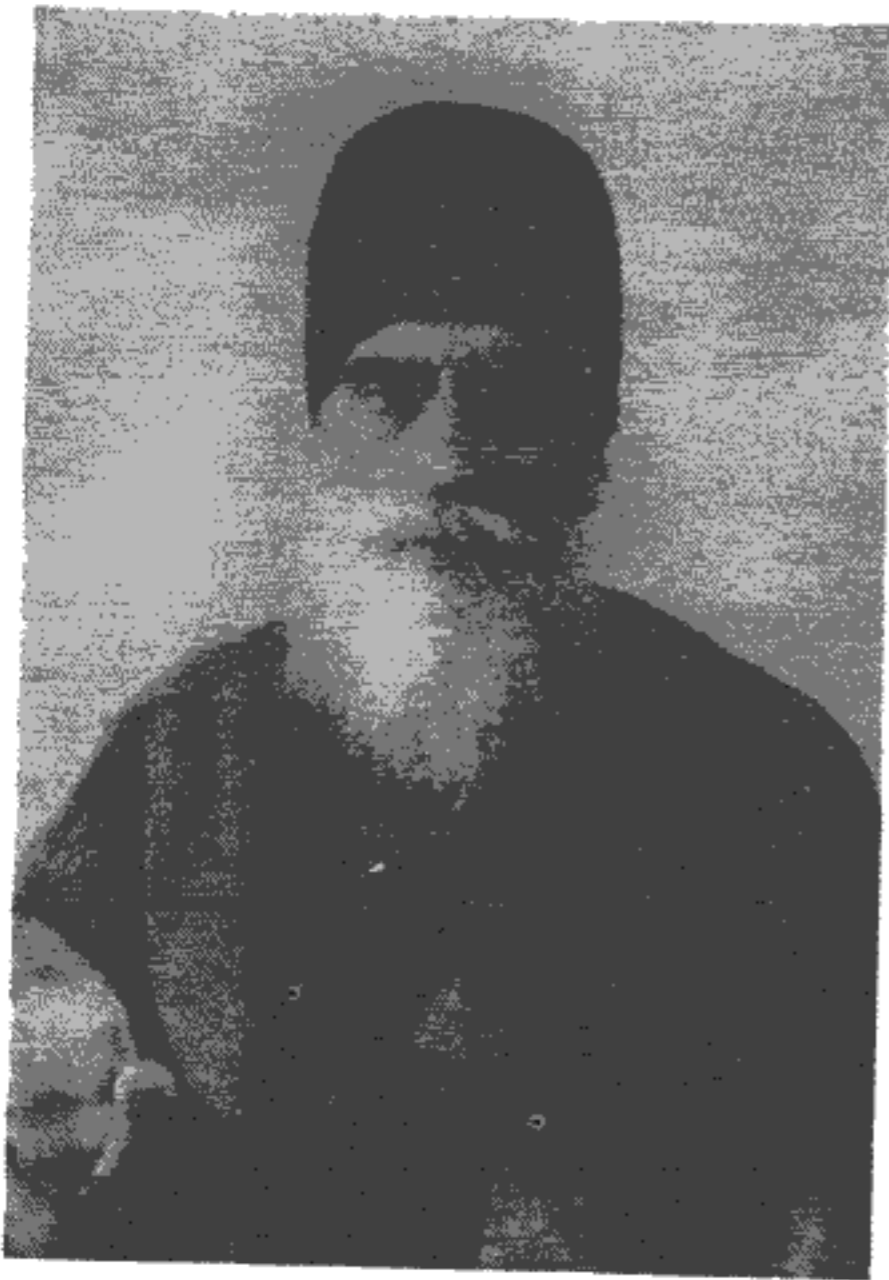
روز یکشنبه باز بامداد مجلس برپا گردید. باز نشست نهانی می‌بود.

**گردن گزاردن** ولی چون تهرانیان در حیاط و آن پیرامونها انبوه شده بودند و **محمد علی میرزا** سخت بیتابی مینمودند، پروای نهانی بودن نشست را نکرده **بدرخواستها** بدرون رفتند، و با نمایندگان در شور و سهش همبازی نمودند.

چه مجلسیان و چه دیگران پاسخ دربار را می بیوسیدند و پیایی فرستاده بنزد مشیرالدوله فرستاده می‌پرسیدند. هنگام نیمروز چون دو سید و دیگران میخواستند بخانه خود روند مجلسیان نگزارند و خواهش کردند که در مجلس بمانند، و از اینجا پیداست که بیم نیز میداشتند.

پس از نیمروز حاجی مخبر السلطنه آمد و نوشته از مشیرالدوله آورد که او را برای

گفتگو با مجلسیان نماینده گردانیده بود. سخن آغاز کردند. نماینده دولت مشروطه را نمیپذیرفت و میگفت: «این کلمه غلط است»، و در میان سخن میفهمانید که این را نخواهید و هر چیز دیگری میخواهید بخواهید. مجلسیان پاسخهای سختی دادند. رفت که دوباره پاسخ بیاورد و هنگام شام می‌بود که آمد و چنین پیام آورد: «شاه میفرماید با همه محذورات عزل مسیو نوز و پریم آنها را معزول کردیم. لفظ مشروطه را هم «مشروع» میکنیم. ما دولت اسلام هستیم و سلطنت مشروع باشد». مجلسیان باز بر آشفتند و بهیاهوی سختی برخاستند و آشکاره پاسخ دادند که جز از «مشروطه» نام دیگری نخواهیم پذیرفت.



پ ۶۴  
عضد الملك

در تبریز امروز همچنان بازارها بسته و مردم در تلگرافخانه و آن پیرامونها میبودند، و باز شور و خروش میرفت. امروز دفترهای مالیه را مهر و موم کردند و تذکره خانه را از کار بازداشتند و انبار ذخیره را بدست گرفتند. امروز نظام الملك والی بتلگرافخانه آمد و پیداست که از روی ترس میبود. شاگردان دبستان امروز نیز آمدند و رفتند.

هنگام پسین چون از تهران جز تلگرافهای نومیدی آمیز نمیرسید یکدسته بینایی بیشتر نمودند. شادروان شیخ سلیم روی پنجره ایستاد با سخنانی آرام گردانیدن آنان کوشید و چنین گفت: «انشاءالله تافردا جواب میرسد. اگر خدا نکرده مقصودمان حاصل نشود خواهیم گفت کلمه را که میدانیم».

پنج ساعت از شب دوشنبه میگذشت که از تهران تلگراف نمایندگان درباره برداشته شدن نوز و پریم رسید و مردم اندک آرام گردیده و پراکنده شدند.

روز دوشنبه بیست و یکم بهمن (۲۷ ذی الحجه) باز از بامداد مجلس برپا گردید باز حاجی مخبرالسلطنه آمد و این بار چنین عنوان کرد: «دربروز مأمور بگفتن بودم امروز مأمور به شنیدن هستم. ولی من باب خیرخواهی عرض میکنم که مشروطه بودن دولت ایران صلاح نیست. جهت اینکه در دولت مشروطه آزادی همه چیز هست در این صورت آزادی ادیان هم لابد باید بشود. آنهاست که در میان ما عددشان کم نیست ما آن ها را نمیشناسیم آنوقت دستاویز میکنند که ما را آزادی باید و در هیچ مواقع مانع نباید شد و ضرر این بر اسلام است».

این سخنان را باو سپرده بودند که بیاید و بگوید و باشد که از این راه دو تیرگی به میان مجلسیان افتد. ولی چه دو سید و علماء و چه دیگران همگی ناخشنودی نمودند. و در در خواستهای خود با فشاری نشان دادند. حاجی مخبرالسلطنه باز رفت که پاسخ بیاورد.

امروز هم تهرانیان در بهارستان انبوه میبودند و شور و خروش نشان میدادند. از آنسوی در تبریز امروز خشم مردم بیشتر گردیده و گفتگو از آن میرفت که قورخانه را بدست گیرند و تفنگها را بیرون آورده بمجاهدان بخشند. واعظان باز آرام گردانیدن مردم کوشیدند شاگردان دبستانها آمده و چون در حیاط جا باز نبود بروی پشت بام رده کشیده و سرود میخواندند:

آه ای آزادگان از دست استبداد داد خانمان شش هزاران ساله را بریاد داد  
یکتفرکز مادرش هنگام زاد آزاد زاد بهر چه خود را بدست جور استبداد داد  
هردم از هر گوشه ای میآید این فریاد داد آه ای آزادگان از دست استبداد داد  
خانمان شش هزاران ساله را بر باد داد

هنگام پسین از نمایندگان تلگراف آمد که بدلداری کوشیده و چنین نوشته بودند: همه مردم ایران با شما هم آوازند. از بامداد در مجلس بودیم «انشاءالله

تا دو ساعت از شب رفته نتیجه عمل معلوم میشود. بهر قسم است شورش اهالی را ساکت کنید».

بدینسان روز میگذشت. آنان در دارالشوری و اینان در تلگرافخانه چشم براه پاسخ دربار میدوختند. در این میان کسانی از نیکخواهان به میانگیری می کوشیدند. یکی از آنان عضدالملک سرایل قاجار میبود که همراه حاجی مخبرالسلطنه بدربار میرفت و بجلوگیری از محمد علیمیرزای کوشید.

محمد علیمیرزا خود را در تنگنا میدید، و از آنسوی نمیتوانست کردن بمشروطه گزارد. این بود در پاسخ دودل می ایستاد. ولی چون فشار تبریز ساعت بساعت فزونیتر می گردید ناگزیر شد پاسخ دهد و کردن بخواست توده گزارد، و خواه و ناخواه دستخط بیرون داد.

یکساعت و نیم از شب سه شنبه گذشته حاجی مخبرالسلطنه آن را بمجلس آورد. مردم که چند هزارتن در صحن بهارستان و در اطاقهای آن گرد میبودند شادی بسیار نمودند، و چون حاجی مخبرالسلطنه در برابر دو سید و دیگر علماء ایستاد و آن را خواند از هر سو، از درون و بیرون، آوازه ها به «زنده باد مشروطه» بلند گردید. مردم شادی و خشنودی بی اندازه نشان دادند. همانشب دارالشوری بتلگراف به تبریز و دیگر شهرها آگاهی فرستاد.

در تبریز فردا باز مردم در تلگرافخانه گرد میبودند و باز برخی در خواستها کرده بگشادن بازارها خرسندی نمیدادند. ولی سردستان پاسخ دادند و همه را بیازار فرستادند.

تلگراف دارالشوری را که دستخط شاه نیز در آنست در اینجا می آوریم:

«خدمت حضرات مستطابان آقایان حجج الاسلام آذربایجان ادام الله توفیقاتهم و «  
«انجمن محترم ملی بحمدالله والمنة که توفیقات الهی و همت اینای وطن خصوصاً اهالی «  
«باغیرت آذربایجان در تکمیل نواقص قانون اساسی استحکام مشروطیت لفظاً و معنأ دستخط «  
«جهان مطاع ملوکانه شرف سنوح بخشید جادارد مجلس بعموم اینای وطن بگویند «  
«الیوم اکمت لکم دینکم عین دستخط همایونی ذیلامخابره میشود.»

«جناب اشرف صدراعظم سابق هم دستخط فرموده بودیم که نیات مقدسه ما در «  
«توجه باجرا اصول قوانین اساسی که امضاء آنرا خودمان از شاهنشاه مرحوم انارالله «  
«برهانه گرفتیم بیش از آن است که ملت بتواند تصور کنند و این بدیهی است از همان «  
«روز که فرمان شاهنشاه میروور انارالله برهانه شرف صدور یافت امر بتأسیس مجلس «  
«شورای ملی شد دولت ایران در عداد دول مشروطه صاحب کنستیتوسیون بشمار میآید «  
«منتهی ملاحظه که دولت داشته این بوده است که قوانین لازم برای انتظام وزارتخانهها «  
«و دوائر حکومتی و مجالس بلدی مطابق شرع محمدی صلی الله علیه و آله نوشته آنوقت «



« بموقع اجرا گذارده شود عین این دستخط ما را برای جنابان مستظابان حجج الاسلام ، سلمه الله تعالی و مجلس شورای ملی ابلاغ نمایند ( ۲۷ ) ذیحجه الحرام ۱۳۲۴ ، (شورای ملی) » .

برای نوشتن دنباله قانون اساسی از مجلس ، سعدالدوله و تقیزاده و مشارالملك و حاجی امین الضرب و حاجی سید نصرالله و مستشارالدوله را برگزیدند و خواهیم دید که چه نتیجه پدید آمد .

اما نوز و پریم ، باسانی نمیخواستند از میان بروند و این را باور نمی کردند که ایران دیگر شده و يك نیرویی بنام آزادخواهان پدید آمده که بد خواهان را بر نمی تابد . آنان را چون برداشتن یکتن دیگر از بلژیکیان بنام « کینه » بجای نوز نشست که مدیر گمرک و خود در زیر دست نوز می بود و همان رفتار او را مینمود . نوز نیز از دادن حساب خودداری نشان میداد و چنین گفته میشد پاره نوشته های اداره را که بزبان خود دیده در آورده و آتش زده . از آنسوی لاورس که تبریزیان بند کردن او را خواسته و شاه نیز پذیرفته بود بند نگردیده و از ایران روانه شده بود .

پدینسان شورش پس از شش روز به پایان رسید . اما نتیجه های نخستین دستهای که از توده جدا گردیدند آن : نخست مشروطه استوار گردید و راه رخنه بآن بسته شد . دوم کمیتهای قانون اساسی دانسته شد و بنوشتن يك « دنباله ای » برای آن آغاز کردند . سوم مسیو نوز که خود خاری شده و بچشم ایرانیان فرو میرفت از کار برداشته شد . چهارم محمد علی میرزا دانست که هم آورد او نه تهران ، بلکه تبریز میباشد ، و اگر بر انداختن مشروطه را می خواهد باید نخست بچاره آنجا کوشد و خواهیم دید که بچه اندیشه هایی در بساره آن شهر پرداخت .

اینها مایه شد که بار دیگر در مجلس گفتگوهایی از نوز و بلژیکیان بمیان آمده و از وزیر مالیه بازخواستهایی شد . نیز انجمن تبریز بار دیگر تلگراف فرستاد و سخت گیریهایی بدارالشوری نمود .

اینها از یکسو نیروی مجلس را در برابر دربار فزونتر میگردانید و از یکسومیان مردم ارج آنرا بیشتر ميساخت . مردم يك دستگاہی را که هیچگاه نپنداشتندی با دیده می دیدند . با اینهمه چون در آن میان محرم (سال ۱۳۲۵) فرا رسید و بشیوه همه ساله روضه خوانیها برپا شد برخی روضه خوانها در تهران بیدگویی از مشروطه و مجلس پرداختند . یکی از آنان سید اکبر شاه بود که از دیر گاهی خود را بدخواه دوسید گردانیده بود ، و این زمان گستاخ گردیده از مجلس و مشروطه هم بدمیگفت .

چنانکه نوشته ایم در آغاز کوششهای دوسید این یکی از پیرامونیان آنان میبود و در کوچیدن بمیدالمعظم همراهی نمود ، و یکماه که در آنجا درنگ داشتند این با حاجی

شیخ محمد هرروز بمنبر رفتندی و مردم را سرگرم داشتندی . لیکن پس از بازگشت از عبدالعظیم بنام آنکه پول باو کم داده شده از پولهایی که برای دوسید فرستاده می شد تنها بیست و پنج تومان باورسیده ، آزرده گی می نمود ، و کم کم از دو سید جدا

گردید و زبان بگله و بدگویی باز کرد ، و این بار خود را بحاجی میرزا ابوالقاسم امامجمعه بست ، و در (محرم ۱۳۲۴) که در خانه او بمنبر میرفت از زبانندرازیها درباره دوسید باز نمی ایستاد . چون دو سید و همراهان ایشان در روضه خوانیهای خود از دادن چایی بمردم ، بنام آنکه قند و چای کالای بیگانه است و میباید کمتر بکار برد ، خودداری می نمودند ، این در منبر بنکوهش از آنان برخاسته چنین می گفت ، «عجب دارم از جمعی که بجهت دخترها و عروسهای خود لباسهای زربفت درست می کنند و بجهت عزای سبط رسول از دادن چایی مضایقه می نمایند » ، سپس چون مشروطه داده شد و جایگاه دو سید



پ ۶۵

شعاع السلطنه

بسیار بالاتر گردید و امامجمعه و دیگران از راه فروتنی پیش آمدند . این نیز بخاموشی گرایید و زبان در بست . لیکن چون محمد علی میرزا پادشاه گردید و با مشروطه دشمنی نشان داد این باز مایه دلیری اکبر شاه و مانند گان او گردید .

اگرچه محمد علی میرزا سپر انداخته و این زمان جز همراهی با مجلس نشان نمیداد . لیکن راز درون او را همگی میدانستند و چون از اینسوی محرم فرا رسیده و بازار اینان گرم شده بود خودداری نتوانسته بیدگوییهای میپرداختند . بویژه در جاییکه دارنده خانه از بدخواهان مشروطه میبود که گستاخی بیشتر میکردند .

روز سه شنبه بیست و نهم بهمن (۶ محرم) در خانه سید محمد پسر سید علی اکبر تفرشی سید اکبر شاه باز بیدگویی از مجلس پرداخت . از پایین سیدی پاسخ داده بجلو گیری کوشید و کسانی هم با این یاوری نمودند . از آنسوی شیخ زین الدین زنجانی به پشتیبانی از اکبر شاه برخاست و طلبه های همراه او سید مشروطه خواه را زدند ، و از اینسوی

یکدسته از طلبه‌های مدرسه حاجی ابوالحسن بیاری این آمدند و در میان‌ه زد و خورد رخ داد. طلبه‌های مشروطه خواه دسته بندی کرده بخانه بهبهانی و طباطبایی رفتند و داد خواستند ، و دوسید چگونگی را بشاه نوشته و پافشاری نمودند ، و در نتیجه آن‌شاه دستور داد شیخ زین‌الدین را از تهران بیرون کنند و سید اکبر شاه و بدگویان نیز بمنبر نروند . شیخ زین‌الدین و همدستان او که سید محمد تفرشی و سید اکبر شاه و صدرالمحققین و گروهی از طلبه‌ها بودند ، چون چنین دیدند به عبدالعظیم پناه پندند ، و چنانکه گفته میشود شماره شان تا هفتاد و هشتاد تن میرسید . اینان نخستین دسته‌ای بودند که از توده جدا گردیدند و چون آگاهی از کار اینان بشهرها رسید مایه دلگیری آزادبخواهان گردید .

ولی در این هنگام هنوز بدبهای خود کامگی فراموش نکرده و تکانی که جنبش بدبها داده بود از نیرو نیفتاده بود ، از آنسوی خود اینان کسان ارجداری شمرده نمی‌شدند و دستاویزی برای جدا شدن از توده در دست نمیداشتند ، این بود مردم پروا ننمودند . محمد علی میرزا که در پی برانگیختن دشمنانی برای مجلس میبود او هم باینان ارج‌نکراشت . نتیجه آن شد که پس از سه هفته کما بیش پشیمانی نمودند و نامه‌ای با دستینه اکبر شاه و صدرالمحققین بمجلس نوشته و در آن « بتمام قسمهای مشروعه ، سوگند خوردند که از اول تا کنون بمجلس شورای اسلامی ، دشمنی نداشته‌اند و نمیدارند و بیزاری از کار خود نمودند . در مجلس گفتگو بمیان آمد و دوسید و دیگران سخنانی راندند و بیزاری جویی آنان را پذیرفتند . آنان چشم میداشتند که کسانی بروند و ایشان را بتهران باز گردانند ولی چشمداشت بیجایی بود و بخودشان واگزارند که پراکنده شوند و باز گردند .

در این میان دارالشوری چند رشته کارهای ارجداری را از پیش میبرد **کارهای ارجدار** زیرا از یکسوتکان بهمه جا رسیده و در همه شهرهای ایران میانه **دارالشوری** کهنه ونو ، و خود کامگی و مشروطه ، و ستم و داد نبرد آغازیده و در بسیار جاها دوتیر گیهای کهن کار خود رامیکرد و آشوب در میان پدید میآورد . مجلس بهمه اینها از دور دیده بانی می‌نمود و بهواداران آزادی یآوری میرسانید ، و در برخی جاها انجمن تبریز این کار را بگردن می‌گرفت .

در خراسان که آصف الدوله بجلوگیری از بر پا کردن انجمن برخاسته بود در سایه فشار او را از والیکری برداشتند ، و او خوار و زیون بتهران آمد . مجلس باین اندازه پس نکرده و داستان فروش دخترهای قوچان را دنبال کرده بارها از این باره گفتگو شد . ایرانیان عشق آباد تلگرافی بمجلس فرستاده بودند بدینسان : « ما بچشم خود دیدیم که اطفال قوچانیهارا در عشق آباد مثل گوسفند و سایر حیوانات بترکمانان میفروختند و کسی نبود دادرسی نماید ، این تلگراف چون در مجلس خوانده شد بسیاری از نمایندگان خودداری نتوانسته بگریستند ، و در نشست ششم اسفند (۱۳ محرم) میرزا محمود کتایب فروش آگاهبهای گشاده تری در آن باره داده چنین گفت که داستان دوتاست : یکی آنکه چون

در سال گذشته در خراسان ملخ خواری شده و کشتها بار نداده بود مردم بشاه نامه نوشته

و دادخواهی کردند و شاه گفت کسی برای بازرسی فرستاده شود . ولی عین‌الدوله گوش نداد و آصف‌الدوله و کارکنان او فشار آورده مالیات خواستند و مردم ناگزیر شده دختران خود را فروختند که ترکمانها خریدند . دیگر آنکه سالار مفخم بجنوردی از سوی دولت برای جلوگیری از تاخت و تاراج ترکمانها میبود و سالانه پولی از آن باره میگرفت . ولی آصف - الدوله آن پول را برید و او نیز ترکمانان را برانگیخت که بخاک قوچان ریختند و پس از کشتار و تاراج شصت تن کما بیش از زنان و دختران را دستگیر کرده با خود بردند و در عشق آباد فروختند . در پایان این گفتگوها مجلس پافشاری نمود که آصف‌الدوله ببازپرس و داوری کشیده شود .



پ ۶۶  
سید اکبر شاه

پسر سپهدار که در تنکابن آن دژ رفتاری را کرده بود او را از آنجا برداشتند . در قزوین دو تن نماینده برای مجلس برگزیده شده ، ولی چون دو تیرگی در میان بود سته دیگر در شاهزاده حسین گرد آمده و باشوب برخاسته و از روانه گردانیدن آنان جلو میگرفتند . مجلس تلگراف فرستاد و آشوب را فرو نشاند و دوتن نماینده ، که شیخ حسین شهیدی و میرزا حسین طبیب می‌بودند بتهران آمده بکار خود پرداختند .

در رشت انجمن برپا گردیده ، ولی یکدسته از بدخواهان بدشمنی برخاسته و آشوب مینمودند و آنان هم انجمن دیگری برپا کرده بودند که سپهدار حکمران آنجا پشتیبانی نشان میداد . انجمن تبریز و دارالشوری بابتلگراف یآوری از انجمن آزادبخواهان نمودند و پس از کشاکشهای بسیاری در آنجا نیز آزادبخواهان فیروز گردیدند .

ظل‌السلطان که از زمان ناصرالدین‌شاه فرمانروای اسپهان و آن پیرامونها بوده و در آنجاها سراها ساخته و دیه‌ها خریده و ریشه سختی دوآینده بود ، بانگیزش آقانجفی و دیگران ، اسپهانیان برو شوریده و برداشتن و برآ میخواستند ، و چون از تهران درخواست

آنان پذیرفته نمیشد بازارها را بسته و پافشاری بسیار مینمودند. مجلس هم، چون برافزاندن اینگونه فرمانروایان ریشه دار را بسوده مشروطه میدید همراهی با ایشان مینمودند و در نتیجه ظل السلطان از آنجا برداشته شد.

در کرمانشاهان بر سر برپا کردن انجمن کینه‌های کهن بجوش آمده و آشوب بزرگی برخاسته بود. چنانکه چند بار زد و خورد رخ داد و کسانی در میانه کشته شدند. مجلس بفرو نشاندن آشوب آنجا کوشید. ولی کاری نتوانست و تا دیری کشاکش و نا ایمنی در میان میبود.

این آشوبها از تکان مشروطه پدید آمده و چنانکه گفتیم خود کشاکشی میان کهنه و نو میبود. چهزیکه هست نادانیها و کینه‌های کهن نیز بمیان می‌آمد. این کشاکشها ناگزیر ساخت که صنایع الدوله بگله پرداخته و چنین گوید: «غیر از اهالی آذربایجان که بترتیب صحیح انتخاب و کلای خود را نموده و با احترام روانه کردند سایر ولایات نفهمیدند و اغراض سابقه خودشان را در اینمورد بروز دادند، مثل قزوین و کرمانشاه و غیره».

اینها در ماه اسفند میبود. روزهای باز پسین آنگاه مجلس يك کار ارجدار دیگری هم بانجام رسانید. چنانکه گفتیم بودجه سالانه دولت شش کسرو رکم میداشت که بایستی جای آنرا پرگردانند. مجلس کمسیونى برای این کار برگزیده بود که یکی از باشندگان آن وثوق الدوله میبود. اینان برای چاره دو کار را باندیشه گرفتند: یکی آنکه بدرآمد افزایشند، و دیگری اینکه از دریافت بکاهند. درباره افزونی بدرآمد نیز چند چیز را باندیشه گرفتند:

(۱) افزودن «تفاوت عمل» بدرآمد. چگونگی آنکه دولت مالیاتهای بدیهه‌ها و دیگر چیزها گزارده بود و کتابچه‌ای برای آن در دست میداشت. ولی حکمرانان زمان بزمان بآن مالیاتها افزوده و خود کتابچه دیگری پدید آورده بودند، و چون مالیات را حکمرانان گرد آورده و بدولت پرداختند، اینان از مردم از روی کتابچه خودشان گرفتند و بدولت از روی کتابچه خود آن پرداختند، و آن افزونی را که «تفاوت عمل» نامیده شدی بدو بخش کردند: بخشی را بصدر اعظم و دیگران بعنوان پیشکش دادند و بخشی را خودشان برداشتند و در برخی جاها این افزونی بسیار فزون بودی. مثلاً در کرمان مالیات گزارده دولت ۴۴۰۰۰ تومان، و مالیات گرفته حکمرانان ۱۷۰۰۰۰ تومان میبود. کمسیون چنین نهاد که همه این فزونیها بحساب دولت درآید.

(۲) برانداختن «تیول». بسیاری از آبادیها به «تیول» داده شده بود. بدینسان که کسانی که از درباریان و از سرکردگان فوج و مانند اینها از دولت سالانه یا ماهانه گرفتند دولت بجای آنکه خود یکسره پردازد مالیات يك دیهی را باو واگزاردی که خود از دیه نشینان بگیرد، و این کسان چون سالیان دراز این کار را کرده بودند آن دیه‌ها

را از آن خود می‌شمردند. در اینجا نیز فزونی در میسان میبود. زیرا بیشتر دیه‌ها زمان بزمان آباد تر گردیده و مالیاتش فزونتر شده بود ولی فزونی را نیز تیول داران گرفتند. کمسیون چنین نهاد که تیول بیکبار برانداخته شود و همه آن مالیاتها بحساب دولت درآید، و بآن کسان از صندوق ماهانه یا سالانه داده شود.

(۳) برانداختن تسعیر. چگونگی آنکه يك بخش مالیات دیه‌ها غله بودی که می‌بایست سالانه بانبار دولت بفرستند. ولی از سالیان دراز چنین میبود که بهای آن را بدولت می‌پرداختند. از اینجا نیز فزونی پیدا می‌شد. زیرا آنان که در زمان بسیار پیشتری این را با دولت نهاد و بهای کمی برای غله گفتگو کرده بودند همیشه بهای کم آن زمان را می‌پرداختند در حالیکه بهای غله اکنون پنج یاشش برابر آن گردیده بود.

این سه زمینه در مجلس در چند نشست بگفتگو آمد، و نخست کسانی خرده‌هایی می‌گرفتند و ناخشنودبهای می‌نمودند. ولی چون گفتگو شد و زمینه روشن گردید همرا پذیرفتند. ولی این پیش‌آمد يك نتیجه دیگری نیز در پی خواستی داشت، و آن اینکه یکدسته از مفتخواران را از توده جدا گرداند. زیرا همه دیه‌داران و تیول داران و حکمرانان از آن خواستندی رنجید، و خواهیم دید که از این راه چه دشمنیها پدید آمد و چه کینه‌ها رخ داد.

### نخستین کابینه قانونی

يك پیش‌آمد دیگری در همانروزها کنار جویی مشیرالدوله صدراعظم بود. دانسته شد بهرچه کنار جوست. آیا خودخواست یا محمدعلیمیرزا نخواست. پس از کنار جویی او يك کابینه‌ای بدانسان که خواست مجلس بود و انجمن تبریز همچنان در درخواست

آن پافشاری نشان داده باز یادآوریها مینمود پدید آمد. بدینسان که همه کارها و اداره‌های دولتی را بهشت بخش گردانیده و هشت وزارتخانه پدید آوردند. اداره‌های تلگراف و تذکره و صندوق مالیه که از دست نوز گرفته شده بود هر یکی بوزارت خانه دیگری داده شد. هشت وزیر برگزیده گردیده، و چون میبایست بمجلس شناسانیده شده و هر یکی پاسخ دهی را بگردن گیرد، روز پنجشنبه بیست و نهم اسفند (۶ صفر ۱۳۲۵) بمجلس آمدند، و چون صدراعظم یا سرو وزیر در میان نمی‌بود وزیر داخله آنان را بشناسانید، بدینسان:

نایب السلطنه وزیر جنگ، فرمانفرما وزیر عدلیه، علاء السلطنه وزیر امور خارجه، وزیر افخم وزیر داخله، ناصر الملک وزیر مالیه، مخبر السلطنه وزیر علوم و معارف، مهندس الممالک وزیر قواید عامه، وزیر همایون وزیر تجارت.

چنین گفته شد چون وزیر جنگ خود ناخوش بوده و بمجلس نتوانسته بسپاید دبیرالدوله بعنوان دستپاری او آمده. راستی این بود که نایب السلطنه میخواست دست از وزیر جنگی بر ندارد، از یکسو هم آمدن بمجلس را کمی خود می‌شمرد و باین بهانه دست می‌پازید.

وزیر داخله چنین گفت: «غرض این بود که هیئت وزراء و کابینه تغییری کرده بود معرفی از ایشان در مجلس بشود و همه ملت امروزه بدانند که دولت و ملت یکپست و باید دست بیکدیگر داده و کار بکنند تا مملکت معمور و آباد گردد.»

شادروان بهبهانی از سوی مجلس سپاس گزارد. گفته شد چنانکه نمایندگان سوگند خورده اند میباید وزیران هم سوگند خورند. وزیر داخله که خود جانشین سر وزیر هم میبود چنین پاسخ داد:

«فردا که جمعه و اول سال است انشاءالله پس فردا جمع شده در حضور اعلیحضرت همایونی باحضور حجج الاسلام قسم یاد مینمایم.»

وزیر عدلیه گفت: «هیچ روز مبارکتر از امروز نیست که تماماً با جان و مال برای ترقی مملکت حاضر شده اند. والیته حاضریم قسم یاد نمایم و هیچ ابسایی از قسم نداریم.»

نمایندگان و تماشاچیان شادی بسیار نمودند. ولی این گفته ها از وزیران و آن نوید سوگند که میدادند جز یکرشته دروغهایی نبود. محمد علیمیرزا همچنان با مشروطه دشمنی میداشت. چیزیکه هست چون در نهان بکارهایی میکوشید در بیرون رویه کارهایی مینمود. در همین روزها با میرزا علی اصغر خان اتابک که در اروپا میبود گفتگومیداشت که او را بایران بازخواهد و رشته کارها را بدست او سپارد و این کابینه جز چند گاهه نخواستی بود.

اداره های زیر دست و زمبئه کارهای هر وزیر را پرسیدند و وزیر داخله فهرستی در آورد بدینسان:

### وزارت عدلیه

اداره محاکمات داخلی.

### وزارت خارجه

اداره تشریفات، اداره تذکره، اداره محاکمات خارجه، اداره پولیتیکي، اداره قونسولگری.

### وزارت داخله

اداره ایالات، اداره تلگراف، اداره پست، اداره نظمیه، محبس، اداره قرسوران، اداره بلدیة، اداره پولیس و ژاندارم، اداره حفظالمصحه.

### وزارت مالیه

اداره مالیات، اداره گمرکات، اداره خالصجات، اداره مخابرات، اداره وظایف، اداره تفتیش محاسبات.

### وزارت جنگ

اداره مخزن، اداره ذخیره، اداره قورخانه و کارخانجات نظامی، اتا مسازور،

اداره محاسبات نظامی، اداره توپخانه، اداره سواره نظام، اداره پیاده نظام، اداره محاکمات عسکری، اداره بحریه.

### وزارت علوم

اداره مدارس، اداره اوقاف، اداره مطبوعات، اداره حفریات موزه، اداره مطبعه دولتی، اداره ابنیه عتیقه.

### وزارت فواید عامه

اداره طرق و شوارع، اداره معادن، اداره شوسه و راه آهن و جنگلها.

### وزارت تجارت

اداره تجارت، اداره محاکمات تجارتي داخله، اداره فلاحه، اداره صنایع

این نخستین کابینه قانونی بود که بمجلس شناسانیده گردید. یکی از کارها که در این زمان در تهران رخداد، آن بود که حاجی شیخ فضل الله بدستاویز برخی از نوشته های کتاب «مسالك المحسنين» طالبوف را بیدین خواند (تکفیر کرد). این سخن بروزنامه ها نیز افتاد و در جبل المتین در آن باره گفتار نوشته شد، و گویا یکی از بهانه ها که طالبوف برای نرفتن بتهران داشت همین میبود.

در اینمیان در پایان سال در تبریز نیز، برخی کارها رخ میداد. کمیایی برخی پیش آمدهای تبریز نان که گفتیم همچنان مایه گرفتاری می بود. چون انجمن نان را بهشت عباسی پایین آورده بود، این بنا نوایان گران افتاده بکار شکنی می کوشیدند. از آن سوی دبه داران که بیشترشان مشروطه را از درون دل دوست نمیداشتند از فروش غله خود داری شان میدادند. انجمن از نظام الملك خواست که بآنان فشار آورد و بفروش غله وادارد و نظام الملك همراهی نشان داد، ولی در نهان جز بکار شکنی نکوشید. گروهی از آزادیخواهان در انجمن انبوه شده و خواستار گردیدند که پرك داده شود خود آنان بکار بر خیزند. ولی انجمن آن را مانه آشوب دانسته بجلوگیری پرداخت.

روز سی ام بهمن (هفتم محرم) میرهاشم دوجبی از تهران باز گردید. چنانکه گفتیم این را از تبریز بیرون کردند، و سپس انجمن ایالتی بنام دلجویی از مردم دوجبی و بیاس پیشگامی آنان، او را یکی از نمایندگان دوازده گانه آذربایجان برگزید، و با تلگراف «اعتبارنامه» برای وی فرستاد، و میرهاشم چند روزی بمجلس میرفت و در گفتگوها همراهی مینمود، ولی سپس دانسته نیست بهر چه کناره گرفت و چنانکه گفتیم به تبریز باز گردید. ما را در این باره آگاهی درستی نیست. گویا او خود آروزمند باز گشتن به تبریز می بود. و انجمن باز برای دلجویی از مردم دوجبی این را پذیرفته و بباز گشتن او خشنودی نموده و خود امید می بست که میرهاشم گذشته را فراموش ساخته دلسوزانه همدستی خواهد کرد، و بهمین امید بود که چند روزی پس از آن، کسانی از باشندگان انجمن بخانه



وی رفتند و او را برداشته با شکوه و پاسداری بانجمن آورده و یکی از نمایندگان گردانیدند .

دو تن از نمایندگان مجلس که هنوز نرفته بودند (حاجی امامجمعه خوبی رحاجی محمد آقای حریری) روز چهارشنبه هفتم اسفند (۲ محرم) بازارها را بسته و آنان را نیز با شکوه بسیار روانه گردانیدند . این دو تن نیز از راه قفقاز آهنگ کردند .

شب دوشنبه دوازدهم اسفند (۱۹ محرم) داستان شگفتی رخ داد ، و آن اینکه حاجی میرزا حسن میلانی را که یکی از نمایندگان انجمن می بود ، هنگامیکه از انجمن در آمده و همراه یک نوکر بخانه می رفت در کوچه با گلوله زدند . گلوله از دوش او خورده و از دهانش بیرون افتاد . زنده بگریخت و شناخته نکردید . حاجی میرزا حسن را بخانه اش بردند و تا چندی در بستر می خوابید تا بهبود یافت . زنده راه رچه جستند پیدا نکردند ، و چون حاجی میرزا حسن مردی بازرگان و بی آزار می بود و خود او دشمنانی نمیداشت گمان بیشتر به بد خواهان مشروطه می رفت که بکینه جویی یا برای ترسانیدن چشمها بچنین کاری برخاسته اند .

گفتیم مسیو نوز گردنکشی نموده حساب نمیداد ، و از آنسوی اداره های گمرک و پستخانه همچنان در دست بلژیکیان می بود و آنان رفتار خود را با زیر دستان مسلمان دیگر کرده و باز دژ خوبی مینمودند و از دشنام و پرده دری نیز باز نمی ایستادند . این بود انجمن بار دیگر یک تلگراف درازی بدارالشوری فرستاده از دست کاری نمایندگان در باره وزیران و بلژیکیان آزرده گی نمود ، (و گفتیم که این سختگیری کارگر افتاد و کابینه بدانسان که خواست مجلس میبود پدید آمد و بنوز نیز در باره حساب فشار آوردند ) . از آنسوی در تبریز کارکنان گمرک و پستخانه بمران اروپایی خود شوریدند ، و همگی دست از کار کشیدند و چنین گفتند که تا اداره ها از دست اروپاییان گرفته نشود ما بکار نخواهیم پرداخت . انجمن پشتیبانی از آنان نموده تلگرافی بدارالشوری فرستاد . بد زبانی بلژیکیان بهمگی برخورد کرده بود و بارها در انجمن گله از رفتار آنان بمیان آمد . انجمن خواستار بود که چنانکه نوز رفته دیگر بلژیکیان هم بروند ، و این بود بشورش کارکنان گمرک و پستخانه ارج بیشتر میگزاشت . گذشته از تلگرافهایی که بدارالشوری و نمایندگان آذربایجان در آنجا می شد ، حاجی میرزا حسن مجتهد و ثقة الاسلام و حاجی میرزا محسن هر کدام تلگرافی بشاه فرستادند و برداشته شدن بلژیکیان را خواستار گردیدند .

ولی این کوششها نتیجه نداد ، و با حال آنروزی نشدنی بود که بیکیار دست بلژیکیان را از کار دور گردانند . و از کوششهای انجمن تنها این نتیجه بدست آمد که در تبریز بمران گمرک و پست از کارکنانیکه شوریده بودند دلجویی نموده و نوید نیک رفتاری داده و دوباره ، بمرکارشان بردند .

یکی دیگر از کارهای انجمن در این روزها برپا گردانیدن استیفاق بود . چنانکه گفتیم در آغاز کار بدادخواهیها نیز خود انجمن می رسید . ولی سپس دادگاهی بنیاد



۱۰

این بسخره در سال ۱۲۸۶ (۱۳۲۵) برداشته شده و نشان میدهد یکدسته از کوشندگان و آزادیخواهان تبریز را و نامهای آنان را از راست بچپ چنین است :

رده یکم : ۱) میرقاسم لیلادایی (۲) آقا کریم اسکندانی (۳) حسن پسر علی مسیو (۴) علی مسیو (۵) ضرغام - دانسته نیست برای چه میان آزادیخواهان بوده (۶) قدیر پسر علی مسیو (۷) نمی شناسیم .

رده دوم : ۱) و (۲) نمی شناسیم (۳) محمود آقا پسر حاجی محمد عمو (۴) میرعلی اکبر سراج (۵) حاجی محمد عمو (۶) نمی شناسیم .

رده سوم : ۱) (نمی شناسیم (۲) مهدی محمد علیخان (۳) نمی شناسیم (۴) کر بلائی حسین باغبان (۵) نمی شناسیم .

از رده چهارم کسی را نمی شناسیم . از رده پنجم آنکه تفنگ بدست ایستاده اسد آقا فشنکچی و آنکه پهلوئی او ایستاده حاجی خان پسر علی مسیو است .



نهاد ، و اکنون «استیناف» یادادگاه دوم نیز پدید آورد . هنوز مجلس قانونی برای عدلیه نگزارده و از تهران دستوری در این باره نرسیده بود . ولی چون مردم نیازمیداشتند انجمن در این کار نیز پیشگام گردید .

### نخستین بهار آزادی

در این میان فروردین ۱۲۸۶ فرارسید و بهار آغازید . این برای ایرانیان نخستین بهار آزادی ، و خود از خوشترین زمانها میبود . انبوه مردم با دلهای پر از امید و آرزو ، در راه پیشرفت کشور بکوشش برخاسته ، و پیر و جوان ، و توانگر و کم‌چیز ، و ملا و

عامی . همگی کار میکردند . هوسها و کینه ها زبون گردیده و آرزوی پیشرفت کشور و توده بهمگی آنها چیرگی میداشت .

در تبریز ، در این بهار يك كار گرانمایه بزرگی پیش میرفت ، و آن مشق سپاهیکری و تیراندازی کردن میبود . این کار از زمستان آغازیده بود ، ولی پیشرفت آن در بهار رخ داد .

چنانکه گفتیم از چند ماه باز ، بادستور انجمن ، روزهای آدینه بازارها بسته میشد و مردم درسه مسجد گرد می‌آمدند ، و سه تن از سخنگویان که شیخ سلیم و میرزا جواد و میرزا حسین میبودند هر کدام دریکی از آن



ب ۶۸

حاجی شیخ علی اصغر لیلایابی

مسجدها بمنبر میرفتند و بمردم سخن میگفتند . اینکار پیشرفت بسیاری کرد . بوژه از آن میرزا حسین که خود دستگامی گردید . اینمرد با آواز رسا و گیرا شعرهای شورانگیز ، از فارسی و ترکی خواندی و سخنان هناینده گفتی و دلها را بتکان آوردی . مردم باو رو آوردند و مسجد میرزا مهدی با آن بزرگی سراسر پرشدی و کسانی هم در دالان دم در سراپا ایستادندی .

تا دبری تنها این سه تن میبودند . ولی سپس شادروانان میرزا علی و جویبهای و حاجی شیخ علی اصغر لیلایابی نیز بساین کار برخاستند و آنان نیز از شمار واعظان مشروطه گردیدند . نیز من ملا محرم نامی را بیاد میدارم که او نیز بمنبر میرفت و سخنانی را از مشروطه و آزادی میگفت . ولی همپایه اینان نمیبود و چندین شناخته نگردید .

اینان سخن از قانون ، و از برابری ، و از همدستی و مانند اینها راندندی ، و نویدها بمردم درباره آینده دادندی ، و بیشتر برای گفته‌های خود گواه از قرآن و حدیث آوردندی . معنی مشروطه و نتیجه‌های آن را ، بدانسان که اروپاییان می‌شناختند کمتر میدانستند ، و از سیاست و از رفتاریکه با همسایگان بایستی داشت کمتر آگاه میبودند .

ولی بارها از ناتوانی کشور سخن بمیان آورده و شکست فتحعلیشاه و از دست دادن قفقاز و داستانهای مانند آن را یاد کرده دلها را بهانیدندی ، و مردم را بگرفتن تفنگ و آموختن تیراندازی و سپاهیکری برانگیختندی . این خواست همگی پیشروان میبود و مردم چون سهیده و خود آرزومند کوشش و جانفشانی در راه کشور میایستادند ، همبکنه سخنگویان سخنانی در آن زمینه پرداختند بتکان آمدند و کسان بسیاری از بازاریان و دیگران تفنگ و فشنگ خریدند ، و روزهای آدینه در بیرونهای شهر گرد میآمدند و تیراندازی مینمودند و یا باسب دوانی میپرداختند .

باین کار از زمستان آغاز کرده بودند . ولی چون بهار آمد بیشتر بان کوشیدند ، و از گردشها و خوشیها بسیار کاسته و باین کار افزودند .

هکماوار که خاندان ما در آنجا می نشست یکی از گردشگاههای تبریز است . نوبهاران که سبزه از زمین روید و درختان انبوه بادام از شکوفه رخت سفید پوشد ، فرسخ در فرسخ زمین همه سبز و شاداب و هوا همه پراز گل و شکوفه گردد . در سالهای پیشین ، در بهار ، روزهای آدینه مردم شهر دسته بدسته باینجا رو آوردندی و در باغها پراکنده گردیده و بخوشی و شادی پرداختندی ، و از هر سو هیاو و آواز بلند بودی ، و در این میان فراشان درباری در اینجا و آنجا مست گردیده و بدمستیها کردند و فریاد و آشوب برانگیختندی . ولی در این بهار ، من نیک بیاد میدارم که جز دسته های اندکی در این باغها دیده نمیشدند و اینان نیز ، اگر بنزد بکشان رفتی و گوش دادیمی دیدیمی بیش از همه سخن از کشور و پیشرفت آن می‌راندند . دیگر نه فراشی میداشت و نه کسی را بسارای بدمستی میباشد .

ولی از آنسوی در بیرون پل آجی که دشت و بیابان است روزهای آدینه دسته دسته مردم، سواره و پیاده گرد می آمدند. سوارگان با سب دوانی و پیادگان بتیراندازی می پرداختند. گذشته از بزرگان، برای بچگان تفنگ چوبین ساخته بودند که آنان نیز در گوشه ای گرد آمده و تیراندازی میکردند.

این گام نخست بود، و سپس آنرا برای بهتری انداختند، و آن اینکه در هر کوبی یکدسته، با آموزگاری یکی از سرکردگان سرباز (سرکردگان فوجها)، بمشق سپاهگیری پرداختند. پیر و جوان، و توانگر و کم چیر، به رده ایستاده و با آواز یکدو، پا بزمین میکوفتند. ملایان و سیدان، بادستار و رختهای بلند، تفنگ بدوش انداخته همپای دیگران مشق میکردند.

بدینسان در هر کوبی سرباز خانه ای پدید آورده بسیج موزیک و دیگر افزارها کردند. نیز دسته هایی رخت یکسان دوزانیده پوشیدند. از بس سهیده بودند تنها پروزه های آدینه بس نکرده چنین نهادند که همه وزها باین کار پردازند. هر روز هنگام پشین

بازارها را بسته و چیت فروش و قند فروش و مسگر و سمسار و بازارگان و هر چه که میبودند بخانه های خود میشتافتند و رخت دیگر کرده و تفنگ برداشته آهنگ سربازخانه کوی خود میکردند و در آنجا همراه دیگران بمشق میپرداختند. هر روز هنگام پشین از هر کوبی آواز کوس و شبپور و غوغای یکدو، بر میخواست و روز بروز بشکوه و بزرگی کار میافزود. شهر بیکبار دیگر گردیده و گفتگوی همه از تفنگ خریدن، و مشق سربازی کردن و آماده جنگ و جانفشانی گردیدن شده بود، و چون از کوچه ها گذشته پیاپی این شعرا از زبان بچگان شنیدی:



پ ۶۹

شادروان میرزا علی واعظ

باشاسون دولت مشروطه من هر آن باشاسون

باشاسون مشق ایلین ملت ایران باشاسون (۱)

(۱) شعری بود که در مشق کردن میخواندند و بزبان بچه ها نیز افتاده بود

این شور، همراه گفتگو از کشور و نگهداری آن، بهمه جا رسیده و در بیشتر شهرها این آرزو در میان میبود. لیکن جز از تبریز (اندکی هم در رشت) در هیچیک پیش برده نشد و نتیجه بدست نیامد. در تهران ابوالسادات کربلایی و منتضد العلماء نامانی به آن برخاستند که رخت سیاهی بتن کرده و تفنگ بدوش انداخته مشق میکردند، و یکدسته هم با آنان پیوستند، چیزیکه هست چون پیشروان هوا خواهی نشان ندادند پس از زمانی دلسرد گردیده بکنار رفتند. شنیدنیست که مجلس بچنین کاری خرسندی نمیداد، و دو سید آن را «مایه اغتشاش» می شماردند.

لیکن در تبریز گذشته از آنکه انبوه مردم از درون دل آن را میخواستند و با آرزو و امید بسیار بآن رو آورده بودند، پیشروان پشتیبانی بسیار نشان میدادند. پس از همه اینها، «مرکز غیبی» بنگهبانی برخاسته آن را هوشیارانه راه میبرد. افزار جنگ بدست مردم پراکنده دادن مایه هر گونه بیم تواند بسود. برای جلوگیری سردستانان کاردان و هوشیار میباید که از آشوب و خونریزی جلوگیری کنند و کار را بانجام رسانند. آن کانون نهانی این شایندگی را از خود نشان میداد.

این کانون پدید آوردن یکدسته جنگجویانی بنام «مجاهد» میکوشید و راستی را یک سپاهی از میان توده می آراست و برای پیشرفت آن خواست خود بود که این داستان تفنگ خریدن و مشق تیراندازی کردن را، بدستیاری سخنگویان و دیگران پیش آورده بود و از پشتیبانی و هوا خواهی نیز باز نمی ایستاد.

بدینسان يك بهار بسیار خوش و تاریخی پیش آمده بود. اگر چه از محمد علی میرزا پاره بدخواهیها نمودار میشد، و در بسیار جاها ناایمنی پدید آمده و دولت از جلوگیری باز می ایستاد، و از آنسوی در همین روزها گفتگو از بازگشتن میرزا علی اصغر خان انابك که محمد علی میرزا خواسته بود میرفت، و از همه اینها سرگرانی محمد علی میرزا با مشروطه فهمیده میشد و ناگزیر مایه بیم و اندوه میکردید، با اینهمه يك روز کار خوش و درخشانی میگذاشت. در سراسر کشور تکانی پیدا شده و انبوه مردم با امید و دلگرمی به نیکیهای میکوشیدند و هنوز کشاکش با دوتبرگی در میان دیده نمی شد. گذشته از شهرهای بزرگ، در شهرهای کوچک جنبش و کوشش پیش میرفت.

در آذربایجان در همه شهرها، از خوی و ارومی و اردبیل و باوجیلاغ و سلماس و مراغه و ماکو و بناب و دیگر جاها تکان پدید آمده، و چون در برخی از آنها، در نتیجه ناآگاهی از معنی مشروطه، و یا بانگیزه کینه های کهن کشاکش پیدا شده بود انجمن ایالتی بهتر دانست فرستادگانی بانجاها فرستد و با دست آنان سامانی بکارها دهد.

در اردبیل که گفتیم حیدریان و نعمتیان هر یکی انجمن دیگری بر پا کردند و در میانه زد و خورد و تاراج رخ داد انجمن حاجی اسمعیل آقا امیر خیزی را با دوتن دیگر روانه

گردانید ، و اینان چون باردیبل رسیدند ، بدستیاری نقیخان رشیدالملک که بفرمانروایی آنجا آمده بود هر دو انجمن را بهم زده و یک انجمن دیگری برپا گردانیدند . شش تن که بنمایندگی برگزیده شدند حاجی میرزا فخرالدین شیخ الاسلام ، حاجی میرزا ابراهیم ، و حاجی میرزا یعقوب ، و حاجی محمد حسین ، و میرزا ابراهیم ارباب ، و آقا عبدالخالق بودند . رشیدالملک یکسانی از سردستانان که مایه کشاکش شده بودند چوب زد و از شهر بیرونشان گردانید ، بدینسان دراردیبل جنبش براه خود افتاد .

درمراغه که انجمنی برپا کرده بودند و در آنجا هم رنجیدگی درمیان میبود ، انجمن ایالتی شیخ اسماعیل هشترودی را بآنجا فرستاد . این نیز انجمن پیشین را بهم زده و دوباره انجمن درستی برپا گردانید . از کسانی که برگزیده شدند یکی میرزا محمدحسن مقدس و دیگری میرآقا صدرالسادات بود . شادروان مقدس که ملای پاکدامن و غیرتمندی میبود دلسوزانه ببیشرفت مشروطه میکوشید . چنانکه گفته ایم یکی از آزادیخواهان روشن فهم اینجا حاجی میرزا حسن شکوهی میبود .

دریناب میانه انجمن و سیف‌العلماء رنجیدگی پیدا شده بود و هشترودی بیرداشتن آن هم کوشید . از مشروطه طلبان در اینجا حاجی سیف‌الله (یکی از بازرگانان) میبود .

بزرگتر از همه کشاکش ماکو بود . در اینجا هم مردم بتکان آمده و آرزوی کوشش میداشتند . ولی اقبال‌السلطنه که خودش و پدرانش سالیان دراز فرمان رانده و در آنجا ریشه دوانیده بودند خرسندی نداده از بازکردن انجمن جلو میگرفت . خواهرزاده او - عزت‌الله خان هواداری از مشروطه طلبان نموده دشمنی با دایی خود نشان میداد . باینهمه برپاکردن انجمن نمی‌یارسند و ناگزیر گردیده از انجمن ایالتی چاره خواستند .

انجمن میرزا جواد ناطق را بآنجا فرستاد ، و این نخست بخوی در آمده چندروزی در آنجا در خانه حاجی میرزا علی اصغر آقا که یکی از بازرگانان مشروطه خواه میبود ماند و در انجمن و دیگر جاها گفتارها راند . سپس آهنگ ماکو کرد ، و چون اقبال‌السلطنه در چند فرسخی شهر در یکی از دیه‌ها می‌نشست بدیدن اورفت . اقبال‌السلطنه بهانه آورده چنین میگفت : « اینجا مرز سه دولت است . و من پاسخده آرامش و ایمنی اینجا میباشم . اگر انجمنی برپا شود مردم بگردنکشی برخیزند و رشته از هم گسلند . ناطق پاسخهایی داد و او را از اندیشه جنگ و دشمنی با مردم بیرون آورد ، و از آنجا روانه ماکو شده و بهمدستی آزادیخواهان انجمن برپا گردانید . ولی خواهیم دید که چه داستانها - ای دلگدازی در پی بود .

بدینسان انجمن ایالتی بمشروطه در همه جا پیشرفت می‌داد . ولی در آخر های فروردین در خود تبریز يك آشوب ریشه داری پیش آمد و آن دشمنی حاجی میرزا حسن مجتهد و برخی از نمایندگان انجمن ایالتی با مشروطه بود که به بیرون کردن مجتهد از شهر

**دشمنی مجتهد  
بامشروطه**

انجامید . این آشوب با آنکه بیپروزی آزادیخواهان پایان یافت دنباله های زیان آور بسیاری داشت و خود رخنه نخست را در بنیاد همدستی توده پدید آورد .

میباید گفت : جنبش مشروطه در ایران ناگهان برخاست ، و همگی توده از علما و عامیان ، از توانگران و کم‌چیزان ، در آن پا داشتند . ولی این دسته ها سود و زیانشان یکی نمیبود و میبایست در يك جا از هم جدا گردند . اینان اگر هم در دلبستگی بسود و نگاهداری آن یکدل توانستندی بود در چگونگی و راه کاریکدل نتوانستندی بود .

ملایان که بمشروطه در آمده بودند بسیاری از ایشان « نه همه شان » معنی مشروطه را نمیدانستند و چنین می‌پنداشتند . که چون رشته کارها از دست دربار گرفته شود یکسره بدست اینان سپرده خواهد شد . ولی کم کم آخشیح آن را دیدند . در تبریز پیدایش مجاهدان و اینکه خود يك نیروی جداگانه ای شده و بر خود بکارهایی برمی‌خواستند . باینان گران میافتاد . از آنسوی توانگران و دیه داران گذشته از آنکه جنبش مردم زیر دست و برابر ایستادن آنان را بر نمی‌تافتند ، کارهای باز پسین مجلس - از برانداختن « تبول ، و - « تسعیر » و مانند اینها - آنان را سخت مبرنجانید ، این بود هر دو دسته دلسرد گردیده و ناگزیر میشدند که از همراهی با توده کنار بگیرند .

مجتهد که هم در میان ملایان جا میداشت و هم از شمار دیه داران میبود ، بیش از دیگران دلسرد گردیده و پیش از آنان بجدا شدن برخاسته بود . چنانکه داستان می‌رساند میانه او با نظام‌الملک سازشی برای بهم زدن انجمن میبوده . مجتهد از بیباکی چنین - کاری را آسان می‌شمارده .

پیش آمد این بود : قراچمن (یا چنانکه بنازگی نام داده اند سیاه چمن) دیه بزرگی بر سر راه تهران می‌باشد که از تبریز تا آنجا هفده فرسنگ کما بیش است . مردم آنجا با حاجی محمد علی نامی که دارنده دیه و با اجاره دار آن می بود گفتگویی پیدا میکنند . مجتهد هواداری از این نموده بنظام‌الملک سپارشی میکند . نظام‌الملک که خود خواهان چنین فرصتی میبود نصرالسلطان حاکم میانج را با صدسواره و صد پیاده بر سر قراچمن میفرستد ، و اینسان دیه را چاپیده و در ستمگری اندازه نمیشناسد . چنین گفته میشد که سه تن بچه از ترس مرده اند و چند زن در حال مردن میباشند . سپس به برخی خانه ها آتش زده و چون گروهی از قراچمنیان به دیه ازومدل گریخته بودند از دنباله آنان رفته و کسانی را هم در آنجا میکشند .

این آگهی چون به تبریز رسید همگی سخت آزرده و روز آدینه بیست و دوم - فروردین (۲۸ صفر) هنگام پسین یکدسته از طلبه ها و از قراچمنیان و دیگران در حیاط انجمن گرد آمده و بناله و داد خواهی پرداختند و هیاهوی بزرگی برپا کردند . ولی چون انجمن تهی و جز چند تنی از سران پیشه‌وران کسی در آنجا نمیبود آن روز را پراکنده شده رفتند .

فردا شب همهچنان در حیات انجمن گرد آمدند ، و چون نامه‌ای بنام دادخواهی از- قراچمن رسیده بود آن را خواندند که کسانی بگریه افتادند . بیشتری از نمایندگان انجمن نیامده بودند و راستی آن بود که به پیش آمد ارج نهاده میخواستند بایی پروایی آن را از میان برند . کسانی از سران پیشه واران می گفتند سه تن فرستاده بهدیه فرستیم که پیش- آمد را رسیدگی کنند و آگاهی درستی آورند . شادروان شیخ سلیم ایستادگی نموده گفت : داستانی باین آشکاری چه نیاز برسید گیس ؟ . . . کاری که می باید کرد آنست که حاجی محمد علی را که مایه این گزند است بگیرند و بند کنند و از نظام الملك پرسیده شود که بهر چه دستور چنین تاراج و کشتاری را داده ؟!

در نتیجه این سخن سه تن را برگزیده بنزد نظام الملك فرستادند ، و اینان هنگام پسین که دوباره مردم در انجمن گرد آمده بودند باز گشته و چنین آگاهی آوردند : نظام- الملك نخست می گفت اینها که میگویند دروغست . سواران تاراجی نکرده و آدمی هم نکشته اند . سپس چون پا فشاری نمودیم پاسخ داد : « حاکم شرع خودتان حاجی میرزا حسن آقا که نافذالحکم است حکم فرموده و من هم مأمور فرستاده‌ام . نیز آگاهی آوردند که نظام الملك دستور داده بود حاجی

محمد علی را بگیرند و بند کنند ، و او چون دانسته گریخته و در خانه حاجی میرزا حسن بستی نشسته . از این آگاهی داستان رنگه دیگری پیدا کرد . و مردم پی بر راستی برده و دانستند که مجتهد با مشروطه بد خواهی آغاز کرده ، و این بود چنین نهادند که فردا بازار- ها را بسته و در انجمن گرد آیند و به پیش آمد چاره کنند . فردا بکشنه بازار ها را بسته و در انجمن گرد آمدند و بفریاد و ناله برخاسته و چنین گفتند : مجتهد باید بیاید و با بودن پیشمازان پاسخ دهد که برای چه این کار را کرده ؟!

چنانکه گفتیم بسیاری از نمایندگان دل بسوی مجتهد میداشتند و این بود بخاموش گردانیدن مردم می کوشیدند . ولی مردم خاموش



پ ۷۰

حاجی میرزا حسن شکوهی

نمی شدند . در اینمیان از شیخ سلیم در خواستند که وی بخاموش گردانیدن مردم بکوشد . شیخ سلیم چون بادرخواست مردم همداستان می بود آن را نپذیرفت . نمایندگان باو نیز بد گفتند و ناپاسداری نمودند . شیخ سلیم آزرده گردیده از انجمن بیرون رفت .

برای نخستین بار از انجمن تبریز بدخواهی دیده میشد . نمایندگان بازور و فشار مردم را از انجمن بیرون کرده و بیاز کردن بازار فرستادند . ولی مردم بویژه ستمدیدگان ایستادگی نشان داده و چون از انجمن بد رفتاری می دیدند ، این بار در مسجد آدینه گرد آمدند و بناله و فریاد برخاستند . یکی کله های ایشان رفتار بدی بود که در انجمن با شیخ سلیم شده بود .

از آنسوی نمایندگان بدخواه انجمن چون از چگونگی آگاه شدند کسانی را فرستاده و مردم را از مسجد نیز بپراکنند و برای دلجویی از ایشان چنین نهادند که چهارتن پیشمازان را برگزینند و برای باز پرس و رسیدگی بقراچمن فرستند . از آنسوی برای پرده پوشی به پیش آمد روزنامه انجمن داستان را جز بکوتاهی ننوشت و پرده از روی کار مجتهد و همداستان او برداشت .

پنداشته میشد داستان بپایان رسید . ولی بد خواهان خود رهنا **دوتیرگی میانه** نکردند و همان روز در انجمن بگفتگو از بیرون کردن شیخ سلیم **انجمن و مجاهدان** از شهر پرداختند . هواداری او بنوده و ایستادگی که در باره داستان قراچمن نشان داده بود باینان گران می افتاد و این بود چنین گفتند : « آقا شیخ هر روز مایه اغتشاش شهر میشود باید او را از اینجا تبعید کرد . کسانی تنها باو بس نکرده بیرون کردن آقا میرزا علی و بجوبه و دیگران را هم خواستند . پیداست که دست مجتهد و نظام الملك در میان می بود .

شیخ سلیم خود پیام فرستاد که چون او را بنمایندگی دارالشوری برگزیده بودند و مردم نگزارند برود ، کنون « اعتبارنامه » ای باو دهند و روانه تهرانش گردانند . نمایندگان بدخواه از این پیام خشنود گردیده و آن را راه بهتری برای دورراندن شیخ دیدند و چنین نهادند که « اعتبارنامه » ای باو داده گردانند و با این نهی نشست را بپایان رسانیدند .

لیکن مجاهدان و توده آزاد بخواهان از این سخت بیازردند و این کار انجمن را جز نتیجه بدخواهی برخی نمایندگان نشناختند . آن در آغاز کار بود که بهر کس از پیشروان و زورمندان خوش گمانی نموده و بجلو می انداختند . اکنون در آن شش ماه این اندازه پیش آمده بودند که ارجی باین و آن نهاده و فریب نام انجمن را نخورده و سود و زیان خود را بشناستند .

این بود گردن به نهش انجمن نگزارند و فردا که چهارشنبه بیست و هفتم فروردین ( ۳ ربیع الاولی ) بود دسته دسته بخانه های شیخ سلیم و میرهاشم و دیگران رفته و آنان



را باشکوه بمسجد آدینه آوردند و بنام آنکه بنیاد مشروطه را اینان نهاده‌اند بستگی بایشان آشکار گردانیدند و همگی با هم پیمان کوشش و جانفشانی تازه کردند. بدینسان بیزاری خود را از کردار و رفتار انجمن بی‌پرده گردانیدند، و بدینسان دو تیرگی میانه ایشان با انجمن (یا بهتر گویم: با نمایندگان بدخواه) پدید آمد. این کار، از دیده پیشرفت توده ارج بسیار میداشت. زیرا نشان میداد که توده انبوه چنانکه از زیر دستی درباریان بیرون آمده‌اند از زیردستی ملایان نیز بیرون آمدن میخواهند.

پنجشنبه و آدینه بازارها باز و در بیرون آرامش می‌بود. لیکن در نهان بسیج آشوبی دیده میشد. مجتهد و همدستان او بکارهایی می‌کوشیدند. مجتهد با آن‌کینه توزی این بر نمیتافت که دوسه واعظ را از شهر بیرون کردن نتواند. از آنسوی در همان روزها روزنامه مجلس و برخی نامه‌ها از تهران رسیده و از بازگشتن «تیول» و «تسیر» آگاهی آورده، و بدینسان چند تن از نمایندگان دیه دار انجمن را، که حاجی نظام الدوله و بسیر السلطنه و ملک التجار می‌بودند از مشروطه دلتنگ گردانیده و همچنین دیگر دبه داران را رنجانیده بود.

روزشنبه دانسته شد حاجی میرزا حسن در خانه خود تفنگچی گرد آورده و کسان بسیاری بآنجا می‌روند. از آنسوی نمایندگان انجمن و همچنین سران پیشه و ران بخانه حاجی ملک التجار خوانده شده بودند که چند تن از داستان آگاه و دیگران همگی نا آگاه می‌بودند، و اینان چون در آنجا گرد آمدند حاجی ملک بسخن آمده چنین گفت: «می‌باید بخانه مجتهد برویم، در آنجا نشستی هست».

کسانی از سران پیشه و ران بدگمان گردیده و از میان راه جدا گردیدند ولی دیگران با حاجی نظام الدوله و حاجی ملک روانه گردیده بخانه مجتهد درآمدند. در اینجا تالار پر از مردم و یکدسته تفنگچی که مجتهد از میان کسان خود و از روستاییان زیر دست پدید آورده بود در حیات جلو پنجره می‌ایستادند.

مجتهد بسخن آمده و رو به حاجی نظام الدوله و حاجی مهدی آقا گردانیده چنین گفت: «شما رییس و ریش سفید انجمن هستید بعضی مطالب دارم میخواهم عرض نمایم» پاسخ دادند: «بفرمایید». مجتهد بسخن پرداخته و در پایان بیرون کردن شیخ سلیم و میرزا علی واعظ و چند تن دیگر را (که نامه‌های اینان را نمی‌برد) خواستار گردید.

پیاپی سخن او اسماعیل خان نامی که از کسان مجتهد و از تفنگچیان او می‌بود در دم پنجره تالار ایستاده با آواز بلند چنین گفت: «جناب آقا، حضرت سلمان تنها اوشمشیر از روی رخت بست و آماده یآوری بشریعت گردید. ولی ما امروز صد نفر هستیم که همگی مان شمشیرهای خود را از روی رخت بسته‌ایم» (۱) این را گفت و تفنگ خود را بالا

(۱) يك افسانه است که امام علی بن ابیطالب چون میخواست بگرفتن خلافت برخیزد از یاران او تنها سلمان شمشیر را از روی رخت بسته بود و دیگران نرس نموده و از زیر رخت بسته بودند.

گرفت، و بادست تفنگچیان دیگر راهم نشان داد. سپس با آواز بلند تری چنین گفت: «ما حاضریم سر هر کس را میخواهید الآن بریده بیاوریم. آقایان حکمش را بدهند تا هر کجا که هستند پیدا کنیم و بکشیم...» از اینگونه سخنان پیاپی می‌گفت و خواستش شورانیدن تفنگچیان و دیگران می‌بود.

در این نشست گذشته از سران پیشه و ران کسانی از مجاهدان نیز می‌بودند که بودن نشست را شنیده و برای جستجوی آگاهی آمده بودند، و همگی می‌دانستند که گوشه سخن اسماعیلخان بایشان است. ولی چون تهیدست و اندک می‌بودند پاسخی نمی‌یارسند. ولی آقا کریم که از سران مجاهدان بشمار میرفت خاموشی نتوانسته بپاخواست و رو با اسماعیلخان گردانیده چنین گفت: «چه داد و فریاد میکنی. ملت از تسوپ و تفنگ دولت تترسید و حقوق خود را گرفت. تو اکنون میخواهی با چند تن تفنگچی مردم را ترسانیده مفسده بر پا کنی؟ داد و فریاد لازم نیست. صبر کن هر چه آقایان حکم کردند آنطور رفتار خواهد شد».

این دلیری او ارج داشت و از تندوی بدخواهان کاست. سران پیشه و ران و مجاهدان چون از راز کار آگاه شدند و جایی برای پاسخ دادن و ایستادگی نمودن نمیدیدند يك به يك از نشست بیرون رفتند. مجتهد درخواست خود پافشاری مینمود، و سرانجام فرمانی بنام انجمن درباره بیرون گردانیدن آن چهار تن نوشته و با مهر انجمن مهر کرده و رفیع الدوله بیگلربیگی را بآنجا خواسته و نوشته را بوی دادند که تا فرو رفتن آفتاب آن کسان را بیرون کند.

بدینسان نشست را بپایان رسانیدند، و چون کاری بود که بدرخواست مجتهد و در خانه او، و بنام انجمن کرده و از آنسوی نظام‌الملک را پشتیبان خود میداشتند جز پیشرفت و فیروزی گمان دیگری نمیبردند.

ولی در بیرون همینکه آگاهی پراکنده گردید آزادخواهان بهم برآمدند و بشور و غوغا برخاستند، و باندک زمانی بازارها را بسته رو بسوی انجمن آوردند و چون آنجا را تهی یافتند در زمان کسانی را برای آوردن پیشنمازان (که هنوز از مشروطه برنگشته بودند) فرستادند همچنین جستجوی نمایندگان گانی که هوادار خود میشناختند کردند. سران پیشه و ران رایکایک گرد آوردند. چون گفته میشد بیگلربیگی فراشا بخانه میرزا علی فرستاده که او را بیدرنگ بیرون کنند یکدسته آهنگ آنجا کرده فرایشان را از خانه بیرون گردانیدند. از اینسوی چون نمایندگان گرد آمدند از ایشان بیازخواست پرداختند که چرا در بیرون از انجمن و بخواهی این و آن، بفرمان بیرون کردن کسانی دستینه نهاده‌اند، و چنین گفتند: انجمن پناهگاه توده است اگر خواسته میشود کسی را از شهر بیرون کنند باید در اینجا بگناهی رسند و پس از آن بیرونش کنند، این چند کسی که دستور بیرون کردن آنان را داده‌اند آیا چه گناهی



کرده اند؟!...

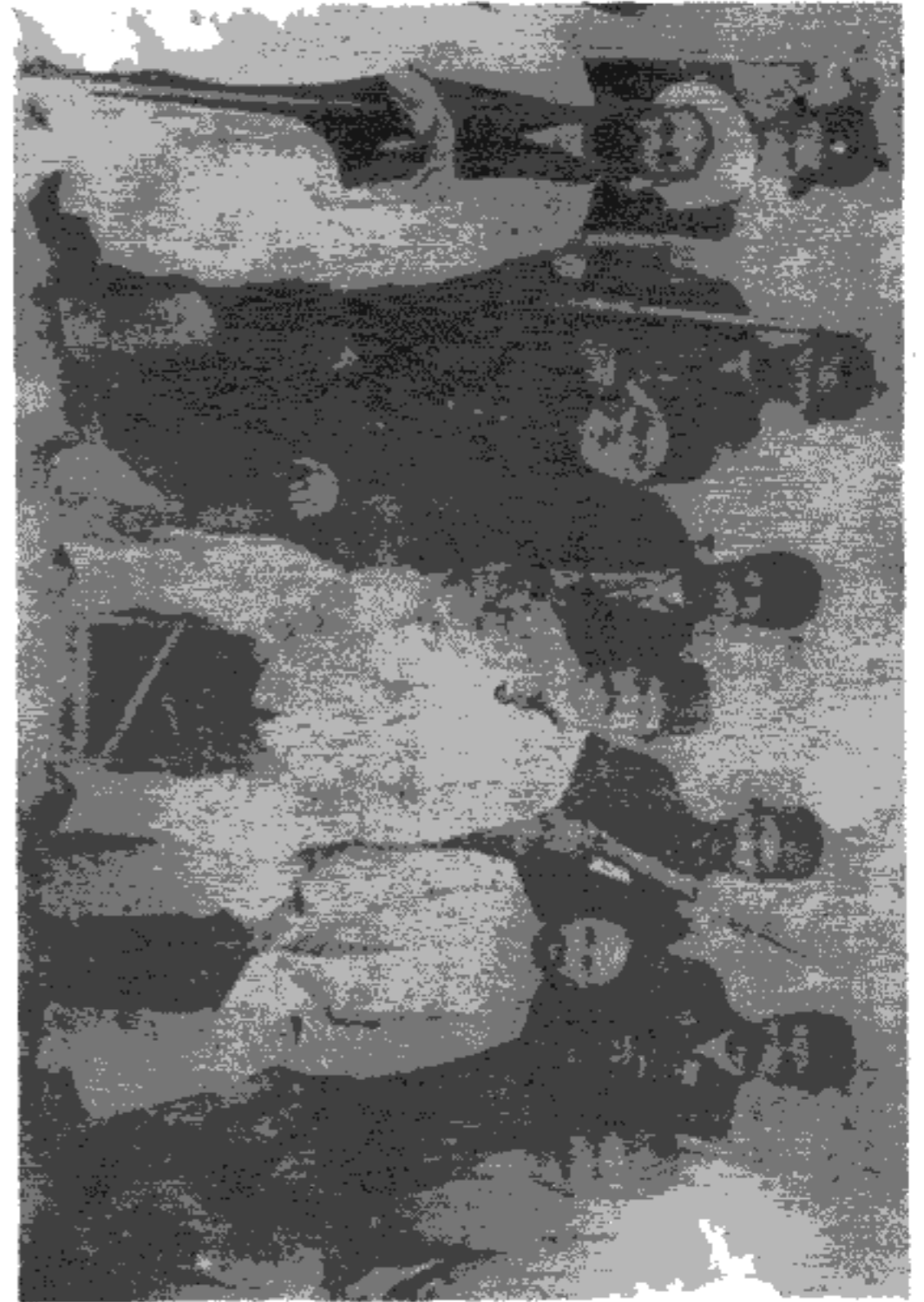
نمایندگان از پاسخ درمانده گفتند: ما را ناگزیر گردانیدند. گفتند: پس کنون بفرستید و آن نوشته را که بازورنویسانیده شده پس بگیرید.

این را گفتند و پسا فشاری نشان دادند. چند تن از نمایندگان و پیش نمازان پیش بیگلر بیگی رفته نوشته را پس خواستند. ولی او سر باز زد و نوشته را برد و حاجی میرزا حسن پس داد. مردم ایستادگی نمودند که آن نوشته را بدست آورند و چند بار بنزد حاجی میرزا حسن فرستادند و او پافشاری نموده آن را نداد. در این میان درانجمن و در بیرون شور و خروش بسیار میرفت و از مجتهد و همدستان او که حاجی نظام الدوله و بصیرالسلطنه و حاجی ملک التجار می بودند بد میگفتند، و چون تا فرو رفتن آفتاب نوشته بدست نیامد و مجتهد همچنان پا فشرده چنین گفتند: اینان بدخواه توده اند و میباید از شهر بیرون روند. اگر مجتهد امشب از شهر بیرون نرفت ما خود فردا بیرونش گردانیم. چنین نهادند که فردا با تفنگ و افزار جنگ بیایند. بدینسان روز را پایان رسانیده پراکنده شدند.

شبانه آگاهی آوردند که مجتهد آن نوشته را پاره کرده و دور ریخته. ولی مردم بآن بس نکرده و چنانکه نهاده بودند بامدادان از هر کوی دسته دسته رو بانجمن آوردند. بسیاری از ایشان تفنگ و تپانچه همراه می داشتند، و این نخستین شورش با افزار جنگ شمرده میشد. همچنین پیش نمازان یکایک گرد آمدند. باز شور و خروش و بدگویی پیش میرفت و باز کسانی را نزد مجتهد فرستادند و پیام دادند که بی آنکه خونریزی شود خودش و پس بزرگش حاجی میرزا محمود از شهر بیرون روند.

همانا مجتهد باور نمی کرد مردم بیگبار از او رو گردانند و بر رفتن شتاب نینمود. ولی از اینسو مردم پافشاری سختی نشان میدادند، امروزه تن از ملایان خیابان تفنگ بدوش آمده بودند که اگر نرفت خود باوی بچنگند. از ایرانیان که سالیان دراز در زیر دست ملایان زیسته و همیشه آنان را جانشینان امام و نمایندگان خدا باور کرده بودند دلیری بچنین کاری گمان نرفتی. در اینجا دو چیز کار را آسان میگردانید: یکی دلبستگی بسیار مردم بمشروطه و پیشرفتی که آنان را در شناختن سود و زیان رو داده بود. دیگری بد نامی که حاجی میرزا حسن از راه انبار داری پیدا کرده بود و انبوه مردم او را يك مردم شکوه دوست و خود خواهی میشناختند. با اینهمه بسیاری از دلها بویژه از عامیان ساده درون، بیمناک می بودند و خواهیم دید که از همین زمان رمیدگی از مشروطه پیدا کردند.

اگر مجتهد بچنگ ایستادی و نرفتی باشد که گروه بزرگی بسوی او گراییدندی. ولی تا آنروز در تبریز جنگی رون داده و هر کسی از نام جنگ و خونریزی ترسیدی، و او نیز



پ ۷۰

این بیکره نشان میدهد یکدسته از آزادیخواهان ارومی (رضائیه) را - از رده یکم از دست راست؛ نخست مشهدی اسماعیل وسوم مشهدی باقر خان و پنجم میرزا محمود سلماسی است. دیگران شناخته نمی باشند.

ترسیده و آهنگ رفتن کرد، و با پسران و پیرامونیان خود که بیشتر ملایان و سیدان میبودند از خانه بیرون آمد. ولی چون بشکلان رسید در آنجا بمنبر رفت و همانا میخواست بد مشروطه را گوید و با باسخنای مردم را بسوی خود کشاند. مجاهدان در انجمن چون این را شنیدند بر آن شدند که بروند و بازور او را روانه گردانند، و بیکبار دوسه هزار تن از ایشان با شور و خروش روانه گردیدند. حاجی شیخ علی اصغر لیلوایی و شیخ اسماعیل هشترودی و دیگران جلو ایشان را گرفته با صد زبان باز گردانیدند، و برای جلوگیری از زدو خورد دوباره چند تن از پیشنهادیان را فرستادند که رفتند و او را از شکلان نیز تکان دادند.

بدینسان او را از شهر بیرون کردند و تلگراف پایین را برای آگاهی نمایندگان دارالشوری تهران فرستادند:

«تهران خدمت آقایان و کلامی محترم آذربایجان ادام الله بقاءهم- خودتان اطلاعات، کامله دارید که بمضیها بملاحظه اغراض شخصانی اسباب چینی مینمودند که مقصود از دست رفته قوانین عدلیه مشروطیت متروک شود و همواره مانع از پیشرفت مقصود بودند، از آنجمله جناب حاجی میرزا حسن آقای مجتهد که در این مدت آنچه توانست اقدامات در تخریب این مقصود مقدس نمود تا اینکه عموم علماء و ملت جمع شده از جهت اسکات، و فتنه و صلاح عموم ملت ایشان از شهر تشریف بردند. محض اطلاع جنابان عالی، عرض گردید.»

«عموم ملت تبریز علماء اعضای انجمن ملی»

در تهران این را نپسندیدند. بویژه دوسید که بیازردند و هنگام پسین تلگرافی از آنان به تبریز رسید که از هراست مجتهد را خشنود گردانیده بشهر باز گردانند، و پیداست که با آن شور و خشم مجاهدان چنین کاری نشدنی بود.

فردا دوشنبه یکم اردی بهشت (۸ ربیع الاول) سران آزادی و کسانی از پیشنهادیان در انجمن گرد آمدند و در باره نمایندگان بد خواه گفتگو کردند و چنین نهادند که آنان را بیرون از انجمن شناسند و بجای حاجی میرزا حسن و آن چندتن، نمایندگان دیگری برگزیده شوند.

امروز دانسته شد حاجی میرزا محسن و آقا میرزا صادق و حاجی سید احمد خسرو شاهی هم از شهر بیرون رفته اند، همچنین ثقه الاسلام بیرون رفته. نیز همانروز حاجی نظام الدوله و بصیر السلطنه و حاجی ملک التجار و آقا موسی مرتضوی در شهر نمانده بیرون رفتند.

در انجمن گفتگو کرده چنین نهادند که علما را باز گردانند و کسانی را برای باز گردانیدن ایشان فرستادند. ولی پروای آن دیگران نکردند.

چنانکه گفتیم این آشوب ناگزیری، و خود نتیجه پیشرفت مشروطه می بود. در

نتیجه پیشرفت مشروطه سودوزیان توده انبوه با ملایان و دبه داران جدا میگردید. بویژه در تبریز که شور آزادیخواهی بیش از همه جا کارگر میبود.

کنون ملایان میبایست یا آزادی نمایند و با مردم همدمی کنند، و یا از مشروطه



خواهی کنار گیرند و دربند سود خود باشند. مجتهد و دیگران این دومرا برمیگزیدند. چنانکه دیدیم در این پیش آمد میرزا صادق و دیگران هم از مردم رو گردانیده از شهر بیرون رفتند. اینان دلسوزی بحاجی میرزا حسن نمی نمودند. آقا میرزا صادق سالیان دراز با حاجی میرزا حسن همچشمی و دشمنی نموده و یکدیگر را «کافر» خوانده بودند، و هنوز آن دشمنی در میانشان پایدار میماند. این رو گردانیدن و بیرون رفتن از شهر، جز برای کنار گیری از مشروطه و باز گشتن بشبوه کهن ملایی نبود. اینست با آنکه انجمن کسانی پی آنان فرستاد که باشکوه و پاسداری بشهرشان آوردند، بار دل با مشروطه پاک نکردند و از همان زمان رفتار دیگر گردانیده در نهان و آشکار بدشمنی کوشیدند.

ب ۷۱

### آقا کریم اسکندانی

آری این زمان هنوز بسیاری از پیشنهادیان (یا ملایان کویها) با آزادیخواهان میبودند و چنانکه دیدیم، در این پیش آمد بیش از همه ایشان پادر میان داشتند. نیز حاجی میرزا ابوالحسن انگلی که یکی از مجتهدان شمرده شدی (بالا مجتهد) با آزادیخواهان مانده، و پس از رفتن مجتهد و کنار گیری دیگران، میدان برای او باز گردید. چیزیکه هست همه اینها جز چند گاهه نمیبود. همان پیشنهادیان نیز کم کم و یکایک کنار گرفتند، و نماند در میان مشروطه خواهان مگر آنانکه بیکبار از پیشه ملایی و از در آمد و شکوه آن چشم پوشیدند، و بکسره با آزادیخواهان پیوستند. همان حاجی میرزا ابوالحسن نیز با آنکه تا چندی گشاد و بست بسیاری کرد و در سایه پشتیبانی آزادیخواهان شناختگی یافت باز از پیشه خود دست برداری نتوانست، و پس از زمانی او نیز کنساره گرفت و خواهیم

دید که چندسال دیرتر چه دشمنی بزرگی بامشروطه، بلکه بکشور نشان داد. ازملایان بزرگ تبریز تنها کسیکه بامشروطه همراه ماند ثقةالاسلام بود. اینمرد اگرچه جوش و گرمی بسیار نشان نمیداد ولی در دلبستگی به پیشرفت کشور وتوده پایدار ماند. اما بیرون رفتن او از شهر در این پیش آمدانگیزه دیگری میداشت. چون همیشه میانه خاندان او باخانواده مجتهد همچشمی ودشمنی رفته بود دراین هنگام برای بستن زبان بدگویان باوی همدردی مینمود.

این ازسوی ملایان بود که بدینسان از مشروطه کناره میگرفتند. این کار از تبریز آغازید و سپس در تهران و دیگر جائیز رونمود. اما ازسوی آزادخواهان، آنان هم خودرا از یوغ ملایان آزاد می گردانیدند، و ناگزیر جنبش نیز از این پس رنگ دیگری خواست گرفت. زیرا چنانکه گفتیم، چون پیشگامان جنبش ملایان بودند تا دیری سخن از «شریعت» و رواج آن میرفت و انبوهی از مردم میپنداشتند که آنچه خواسته میشود همینست. سپس کم کم گفتگو از کشور و توده و میهن دوستی و اینگونه چیزها بمیان آمد و گوشها بان آشنا گردید، و بدینسان يك خواست دیگری پیدا شد که آزادخواهان میانه آن و این دو دل گردیدند، و خود نا سازگاری این دو خواست بود که آزادخواهان و ملایان را از هم جدا میگردانید، و کتون که این کار رخ میداد یکی از نتیجه های آن این خواستی بود که آزادخواهان دیگر یاد «شریعت» و رواج آن نکنند و سر هر کاری نیاز به پرك خواستن از ملایان ندارند.

این نیز ناگزیری بود و زبان هم نخواستی داشت. چیزیکه هست آزادخواهان در آن خواست خود که کوشیدن به پیشرفت کشور و توده باشد راه روشنی در پیش نمیداشتند، و هر گامی را بپیروی از اروپا برمیداشتند. «فلان چیز در اروپا هست ما نیز باید داشته باشیم» - این بود عنوان کارهای ایشان.

این هم، اگر از روی بینش بودی باز زبان کم داشتی. افسوس که چنین نمیبود و يك چیزهایی را از روزنامه ها از کتابها و روزنامه های اروپایی برداشته و فهمیده و ناهفهمیده می نوشتند، و چیزهایی را هم اروپا رفتگان از رویه زندگانی اروپاییان یاد گرفته در بازگشت بارمغان می آوردند، و اینها يك آشفتگی بزرگی در کار پدید آورد و سر انجام باروپا بیکری رسید که خود داستان جدا بیست.

در اینمیان درماکو نیز آشوب پدید آمده و داستانی رو میداد: **آغاز داستان ماکو** بدینسان که چون در آنجا انجمن با دست ناطق برپا گردید و عزت الله خان سالار مکرّم هواداری از مشروطه مینمود، روز بروز بشور و جنبش افزود و در همه دیه ها تکان پدید آمد. دیه نشینان نام مشروطه شنیده و معنی آن را آشوب و خودسری میپنداشتند و این بود لگام گسختگی مینمودند، و در بسیاری از دیه ها بیرقی بالای مسجدها زده و در آنجا گسرد آمده و بنام اینکه «ما مشروطه

شده ایم، بشور و آشوب میپرداختند. سرانجام بانجا رسید که دسته بندی نموده بمافدن اقبال السلطنه در ماکو خرسندی ندادند و با زور او را با سه تن دیگر از ماکو بیرون گردانیدند. اقبال السلطنه ایستادگی ننمود و زنان و کسانش را در دزد گزارد خود از مرز گذشته بخاک قفقاز رفت، از اینسوی سالار مکرّم و چندتن از سران جنبش رشته کارها - یا بهتر گویم رشته آشفتگیها - را بدست خود گرفته بخود نمایها پرداختند.

کردان که بیشترشان تاراجگران و آدمکشان می بودند در دیه های خود نشستها بر پا می نمودند، و بی آنکه معنی مشروطه را بدانند، و بی آنکه رفتار و کردار دیگر گردانند، لاف مشروطه خواهی و همدستی و یگانگی میزدند، و به تبریز و دیگر جاها تلگراف ها میفرستادند. این در بسیار جاها می بود که همینکه نشستی بر پا میکردند و پنجاه تن و صد



پ ۷۲  
ثقة الاسلام

تن با هم می نشستند و چند سخنی از اینجا و آنجا میراندند، همان را همدستی و یگانگی می نامیدند و با تلگراف بهمه جا آگاهی میدادند. اگر در یکجا گفتگویی از تفنگ گرفتن و مشق کردن میرفت همان را دستاویزی ساخته بروزنامه ها چنین مینوشتند: «در فلانجا پنجاه هزار قشون ملی حاضر است». در آذربایجان هم ماکو این رفتار را میکرد. برای آنکه نمونه ای از لاف و گزافگویی آنان در دست باشد نامه ای را که بروزنامه انجمن نوشته اند و بچاپ رسیده در اینجا میآوریم:

«الحمد لله حاله خوی و سلام و مجال ما کو خیلی منظم و عموم اهالی ما کو مشروطه، و طلب و درخت قوی استبداد را که عبارت از اقبال السلطنه و سایر متنفذین ما کو و آقایان»

« او اوجیق باشد از بیخ و بن کنده اند و الآن بقرار چند هزار نفر تفنگچی از ماکو و  
 « او اوجیق و اطراف شاکی السلاح هستند که هر کسی در ضد مشروطه حرفی بزند ریشه  
 « او را از روی زمین قطع نمایند و جناب عزت الله خان سالار بیدق مشروطه را برافراشته  
 « عموم اهالی ماکو که عبارت از هزار و پانصد قریه و دهات است و اکراد و عشایر  
 « جلالی و غیره عموماً اتحاد و اتفاق نموده و آقای عزت الله خان سالار از اعلی و ادنی  
 « و رئیس و مرؤس هر کس را سه بار بکلام مجید الهی قسم داده است اول اینکه قسم  
 « یاد کرده اند بخود سالار خیانت ننمایند دوم اینکه با جان و مال در راه مشروطه و  
 « پیشرفت آن و انتشار عدل سعی و جاهد بوده آنی غفلت نکنند سوم آنکه قسم  
 « خورده اند که ملت هم بیکدیگر خیانت ننمایند و در حفظ و حراست مال و جان یکدیگر  
 « کوتاهی ننمایند . تا حال ملت ماکو خواه عجم و خواه اکراد و عشایر این امنیت و  
 « آسودگی و راحت را ندیده بودند . بجناب آقای شیخ سلیم سلام برسانید بگویید  
 « هر گاه مستبدین بخواهند خدا نکرده این مشروطه را برهم زده و میان ملت نفاق اندازند  
 « اول باید تمام اهالی و مشروطه طلبان ماکو را بقتل رسانده بعد از آن بمقصود نایل  
 « شوند والا اهل ماکو تا نفس آخرین در پیشرفت این امر مقدس حاضر و نخواهند گذاشت  
 « که ظالمین اعمال منحوسه خود را دوباره بگردن ملت بارکنند اینها همه از انفاص  
 « قدسیه جناب آقامیرزا جواد و همت بلند جناب سالار مکرّم بود که مثل ماکو جایی باین  
 « زودی الحمد لله ترقی کرده و پی به حقوق خود بردند . »

در تبریز نماینده ماکو هر زمان ستایشها از غیرت و مردانگی عزت الله خان سروده  
 و او را دعا مینمود . چون پس از رفتن اقبال السلطنه آنجا بی حکمران مانده بود سالار  
 مکرّم حکمرانی را برای خود میخواست ، و این بود که این نماینده در تبریز و نمایندگان  
 انجمن ماکو در تلگرافخانه خوی با فشاری مینمودند که حکمرانی به عزت الله خان داده  
 شود . خود او نیز تلگرافها برای انجمن ایالتی فرستاده دلبستگی بمشروطه نموده  
 دستورها میخواست .

انجمن ایالتی چندبار از نظام الملك خواستار گردید که برای ماکو حکمرانی فرستد .  
 نظام الملك چنانکه بدیگر در خواستها گوش نمیداد باین هم گوش نداد و بر سر همین  
 يك داستان رخ داد ، بدینسان که روزی باز برای همین در خواست کسانی نزد نظام  
 الملك فرستاده شده بودند ، و آنان چون باز گشتند پاسخ آوردند که نظام الملك میگوید :  
 « میباید دستور از تهران خواست » . دسته ای از مردم که بشیوه همه روزه در حیات انجمن  
 گرد میبودند ، این را چون شنیدند برآشفته و چنین گفتند : « پس والی برای چیست ؟ ! »  
 يك والی که سر هر کاری دستور از تهران خواهد خواست بچه کار آید . . .  
 از اینگونه سخنانی میگفتند و نمایندگان انجمن بجلوگیری کوشیده و آرامشان گردانیدند .  
 ولی نظام الملك چون این را شنید بیازرد ، و بنام اینکه از آذربایجان بیرون میروم

آهنگ باسمنج کرد ، و دو روز در آنجا میبود تا فرستادگانی از سوی انجمن رفتند و او را  
 باز گردانیدند .

این در نیمه های اردیبهشت بود ، کار ماکو بدینسان با هبامو میگذشت تا شنیده  
 شد که مشروطه طلبان - یا بهتر گویم آشوب جویان - آنجا عزت الله خان را نیز بیرون  
 کرده بنزد داییش فرستاده اند و خواهیم دید که دنباله آن داستان چه گردید .

در آن هنگام که این داستانها در آذربایجان میرفت در تهران  
**بازگشتن اتابك** دارالشوری بگزاردن قانونها و نوشتن دنباله قانون اساسی و  
**بایران** جلوگیری از کار شکنی های محمد علی میرزا میپرداخت ، کار

بانك ملی انجام گرفته و چون از ری « نظامنامه » میبایست يك  
 پنجيك سرمایه خود را به دولت وام دهد با آگاهی از دارالشوری شصت و پنجهزار تومان  
 برای داده شدن بسپاهیان و دیگران پرداختند .

در اینمیان گفتگو از آمدن میرزا علی اصغر خان اتابك میرفت . او را محمد علی میرزا  
 خواسته و هنوز کسی نمیدانست پس از آمدن چکار خواهد کرد . ولی چون اتابك در  
 هنگام صدر اعظمی خود ، چه در پادشاهی ناصرالدینشاه و چه در زمان مظفرالدینشاه ،  
 دلسوزی به کشور نموده و بارها بدخواهی از خود نشان داده بود و همگی ایرانیان او  
 را افزار همسایه شمالی میپنداشتند ، از آنسوی محمد علی میرزا که او را خواسته بود  
 بدخواهیش با مشروطه و آزادی بیگمان گردیده بود ، از ایشرو مردم آمدن او را جز برای  
 بهمزدن دارالشوری نمیپنداشتند . راستی را محمد علی میرزا از کوششهای خود نتیجه ندیده  
 و چنین میخواست که از هوش و آزمودگی اتابك باوری جوید و با دست او دستگاه مشروطه  
 را از میان بردارد .

در مجلس دوبار گفتگو بمیان آمد : یکی در نشست شانزدهم فروردین ( ۲۲ صفر ) ،  
 که یکی از نمایندگان ( گویا تقی زاده ) ناخشنودی از آمدن او نموده پیشنهاد کرد مجلس  
 قانونی بگزارد که کسانی که نادرستی با کشور کرده اند نباید بسر کار آیند ، و در این باره  
 تندی نشان داد . دیگری در نشست بیست و سوم فروردین ( ۲۹ صفر ) ، که چون سخن از  
 بدخواهی وزیران میرفت نام اتابك نیز بمیان آمد ، و یکی از نمایندگان آذربایجان  
 ( باز گویا همان تقی زاده ) ، او را فروشنده ایران خواند . و تندیهایی در باره آمدن او بایران  
 نمود ، و یکدسته از نمایندگان با وی هم آواز شدند . شادروان طباطبایی نیز بسخن  
 آمده گفت : « بعد از اینکه میرزا علی اصغر خان وارد این مملکت شد باید گفت فعلی -  
 الايران الاسلام . »

برخی روزنامه های اروپایی نیز بدبینی مینمودند . از روزنامه های فارسی نخست  
 حبل المتین کلکته ، گفتاری را از روزنامه « هرالد » انگلیسی ترجمه کرد و خود هم  
 بدبینیها نمود .



لیکن محمد علی میرزا و اتابک پروای این ناخشنودها که نموده میشد نکردند . اتابک همانا بجنبش توده ارج بسیاری نمینهاد و آزادیخواهان را در برابر هوش و جرئیه و

آزمایشهای سی ساله خود کوچک میشمرد . و آنگاه چنانکه سپس دانسته شد در ایران و در خود مجلس، هواداران بسیار میداشت و پشتش باینان گرم میبود .

با اینحال بزمنه چینیهایی نیز برخاست بدینسان که میرزا ملکم خان را که در میان مشروطه خواهان جایگاهی میداشت ، و خود این زمان بسیار پیر شده و دور از ایران در اروپا میزیست ، دید و او را فریفته نامه‌ای در باره خود برای سعدالدوله گرفت .

همچنین طالبوف را که نیز میان آزادیخواهان ارجمند میبود ولی او خود با اینان دلسردی



پ ۷۲

### حاجی محمد بالا

یکی از بازرگانان آزادیخواه تبریز

مینمود دید و ازو هم سفارشنامه‌ای برای سعدالدوله بدست آورد (۱)

چنین و امینمود که از کارهاییکه در زمانهای صدراعظمی خود کرده پشیمانست ، و در آنروز جز آن کارها نمیتوانسته بکند ، ولی کنون چون توده بتکان آمده و حال و زمان دیگر شده میخواهد بجای آن بدیها نیکی کند و به پیشرفت کارها کوشد . میرزا ملکم خان در نامه خود مینوشت : « امین السلطان آن امین السلطان نیست . با تجاری که حاصل کرده بوجود او خوشبختی ایران را باید تبریک گفت ، سعدالدوله چون این زمان جایگاه

(۱) این آگاهیها از روی گفتاریست که یکی در «مجله استبداد» درباره سعدالدوله نوشته.

بلندی میان مشروطه خواهان میداشت و در مجلس سخنش پیش میرفت با این نامه ها او را بهوا خواهی خود میکشید .

با این بسیجها بود که در ماه فروردین از اروپا آهنگه ایران کرد . در خاک روس پذیرایی گرمی دید . ولی در همان هنگام داستانی در باکو رخ داد که میبایست او را از آمدن پشیمان گرداند . چگونگی آنکه مجاهدان قفقاز که چشم براه او دوخته و آمدنش را می بیوسیدند میرزا عباسخان نامی را که با دو تن همراه خود از اروپا باز میگشت اتابک پنداشته و چند گلوله باوزدند که با همانها در گذشت .

اما اتابک ، با کشتی زره پوش روسی ، از دریای خزر گذشته روز سیام فروردین (ششم ربیع الاولی) ، آسوده بیندر انزلی رسید . در اینجا جهازشاهی آمدن او را می بیوسید همچنان قزاق و سواره برسر پل پاس میداشت . از اینسوی مجاهدان انزلی گرد آمده و اندیشه جلوگیری از او میداشتند .

چون کشتی پدیدار شد جهازشاهی بیپشواز شتافت ، و اتابک را از کشتی روسی گرفته بکنار آورد . مجاهدان سر راه را گرفته هیاهوبلند کردند . قزاق و سواره شمشیر کشیده خواستند ایشان را بپراکنند ، ولی نتوانستند و مجاهدان چیرگی نموده راه ندادند . اتابک دوباره بجهاز بازگشت و در آنجا ماند .

میبایست از تهران رستور برسد . از یکسو سپه‌دار حکمران کیلان چگونگی را به دربار تلگراف کرد ، و از یکسو انجمن رشت بمجلس آگاهی داده مستشارالدوله و تقی زاده و میرزا فضلعلی و وکیلالتجار (یکی از نمایندگان کیلان) را بیای تلگراف خواست .

امروز در دربار ، در نزد محمدعلی میرزا نشستی برپا و دو سید و حاجی شیخ فضل الله نیز در آنجا میبودند . گفته میشد وزیران سوگند خواهند خورد . ولی در میان گفتگو تلگراف کیلان رسید و کار ناانجام ماند . شاه خود تلگرافی فرستاد و بدرخواست او علماء نیز تلگرافی فرستادند . ولی هیچیک نتیجه نداد و مجاهدان پروا ننمودند .

اما در مجلس ، در نشست همانروز ، باردیگر گفتگو بمیان آمد . آن چهار نماینده بتلگرافخانه نرفتند و سخن را در نشست بمیان آوردند . ولی امروز حال مجلس دیگر ، و خود پیدا میبود که هوا خواهان اتابک در آن چندروزه بسیار کوشیده اند . همان نماینده آذربایجان (تقی زاده) باز بدینی و ناخشنودی نمود ولی نه با تندی ، و دیگران با وی همداستانی ننمودند و کسانی آشکاره بهواداری برخاستند .

یکی گفت : « اگر بخوایم تمام این اشخاص را بخیان سابق از مملکت خارج نمایم ده نفر دیگری برای ما باقی نخواهد ماند » . نیز گفت : « ملت از آمدن این ریکنفر نخواهد ترسید » . دیگری داستان درازی عنوان کرد که در هشت ماه پیش که هنوز مجلس برپا نشده بود امین السلطان را در اروپا دیده و با او گفتگو کرده ، و امین السلطان از



کارهای گذشته خود ناخشنودی مینموده و چنین میگفته: «تاریخ بعد از این نشان خواهد داد که آیا من میتوانم غیر از این رفتاریکه کردم رفتاری کرد». نیز میگفته: «حالا باید دولت ایران مشروطه و مقننه باشد». دیگری گفت: «تا دو روز قبل من از آن اشخاص بودم که میگفتم نباید امینالسلطان باین مملکت بیاید. ولی دیشب فکر کردم و دیدم اگر بنا شد اینطور باشد باید همه از این مملکت بروند و این نمیشود». دیگری سخنانی راند و در پایان چنین گفت: «اهالی مانع از ورود او نشوند. قناس قبل از جنابت صحیح نیست».

پیدا بود آن شور و تکانیکه از آغاز باز شدن مجلس در نمایندگان پیدا شده و جلو سوجوبیهای آنان را میگرفت کتون از نیرو افتاده. مجلسی که در گفتگوی و امگرفتن از دو دولت، و در پیش آمد پاسخدهی وزیران، چنان استواری از خود نشان داده بود کتون چنین سستی نشان میداد و گروهی از نمایندگان، تنها بنام دوستی با امینالسلطان و با در نتیجه يك خواهشی که از هر یکی از ایشان شده بود، با آمدن چنان بد خواهی بایران همدانسانی می نمودند، و در برابر چنان کار بیم آوری بچنین بهانه های سستی بر میخواستند، در همان روزها در مجلس گفتگو از خواستن عینالدوله بتهران و کیفردادن کرده بودند کتون در باره اتابك و کارهای او چنین چشم پوشی مینمودند.

پس از گفت و شنید چنین نهادند که از زبان آن چهار نماینده بتلگراف رشت این پاسخ داده شود:

«از طرف مجلس محترم شورای ملی در ورود امینالسلطان ردع و منعی نیست. البته اهالی آنجا خاصه انجمن در جلوگیری از اغتشاش مساعی جمیله مبذول دارند. پس از رسیدن این تلگراف، مجاهدان گیلان دست از جلوگیری برداشتند و اتابك همراه قزاق و سواره برشت آمد و از آنجا آهنگ تهران کرد.

در اینمیان کارکنان او از تلاش باز نمیایستادند و چنین میپراکنند که اتابك بامحمد علیمیرزا شرط کرده که دست از دشمنی با مجلس و مشروطه بردارد و همدستی و همراهی نماید، و با این شرط است که بایران بازگشته.

در همانروزها که بتهران رسید و نزد محمد علیمیرزا رفت گفتگوی میان آن دورا چنین پراکنند که اتابك بمحمد علیمیرزا گفته: خردمندان اروپا سالها رنج برده و مشروطه را اندیشیده اند که مرزدولت با توده شناخته میباشد. مشروطه اگر هم بسود دیگران نباشد هر آینه بسود خود شاه میباشد. این قانون و مشروطه که شاه در گذشته بمردم ایران داده در همه پایتخت های اروپا آن را دانسته و ایران را باینگونه شناخته اند، و کتون می- باید کمیهای آن را از میان برداشت و پیشرفت آن کوشید، و اگر عرض نمایند که مشروطیت را میتوان بهم زد خیانت بدولت و شخص مبارک همایونی کرده اند».

اینها همه فریبکاری و خود برای فرو نشاندن خشم آزادیخواهان میبود. از آنسوی

میایست وزیر افخم بکنار رود و اتابك بجای او سررشته دار کشور باشد و این شکفت که هم این را مجلس کرد و بکاریکه محمد علیمیرزا بایستی کند رویه قانونی داد. چنانکه گفتیم کابینه وزیر افخم که نخستین کابینه قانونی بشمار میرفت با همه نوپدهاییکه بمجلس داده بود بدر رفتاری بسیار مینمود. وزیران بامجلس بیروایی نموده و دستورهای آنرا بکار نمی بستند و بنامه های آن پاسخ نمیدادند. این بود در مجلس همیشه کله و بدگویی میرفت. بویژه از وزیر خارجه که چون بيك نامه مجلس درباره يك پیش آمدی در آذربایجان پانزده روز پاسخ نفرستاده و پس از آن هم يك پاسخ نایجایی داده بسود ناخشنودی بسیار نشان میدادند.

در نشست نهم اردیبهشت (۱۶ ربیع الاولی) چون باز کله از وزیران میرفت صنیعالدوله رئیس مجلس چنین گفت: «موافق قانون اساسی که امروز در دست ما فقط میتوانیم با افراد وزراء ایراد وارد آوریم حال تقصیر هر کدام مدلل شده رأی گرفته شود که عزل او خواسته شود».

در نتیجه این پیشنهاد گفتگو پیش آمد و نمایندگان خواستند در باره علاءالسلطنه وزیر خارجه رأی دهند. صنیعالدوله جلو گرفته چنین گفت: «چون بدو صحبت وزارت داخله شده بود اول در خصوص خواستن عزل او رأی گرفته شود»، و این بود که بسان پرداختند و نمایندگان رأی بپرداخته شدن وزیر افخم وزیر داخله که سر وزیر نیز میبود دادند، و بدینسان نشست پایان رسید و دیگر گفتگویی از وزیر خارجه کرده نشد. پیداست که مجلس سنگینی خود را از دست داده، و بیش از همه بدلخواه اتابك کار میکرد.

بهمین عنوان محمد علیمیرزا وزیر کابینه وزیر افخم را بهم زد و کابینه سررشته داری نوی که اتابك وزیر داخله و سر وزیر آن بود پدید آورد، اینان روز شنبه سیزدهم اردیبهشت (۲۰ ربیع الاولی) بمجلس اتابك خواستندی آمد.

ولی برای آنکه دل های نمایندگان را بیشتر بدست آورند و آن روز گفتگو و کشاکش بمیان نیاید روز پنجشنبه يك نشست ویژه ای (بی بودن تماشاچیان) برپا گردید و حاجی مخبرالسلطنه از سوی دولت بآنجا در آمد و بدینسان بسخن پرداخت:

«باید در خاطر داشته باشید روزیکه من دستخط مشروطیت را آوردم چه شادیا کردید».

گفتند: «بلی چنین بود».

گفت: «آنروزانظ مشروطیت را حامل بودم ولی امروز معنی آن بشارت میدهم. این را میدانید که وزرای هشتگانه مسئول لفظی بودند. علت چه بود نمیدانم. شاید خودتان میدانید که ایشان مسئول بودند ولی از عهده مسئولیت خودشان بر نمی آمدند...»

لیکن در این چند روز ترتیبی پیش آمده من که وزیر علوم هستم میتوانم عرض نمایم که از روز شنبه بیستم ماه هشت وزراء اینجا حاضر شده مسئولیت لفظی و معنوی را بعهده خواهیم گرفت و در تمامی کارها رفتارمان مثل رفتار وزرای دولت مشروطه خواهد شد. فعلاً اتحاد نامه ای را که در حضور اعلیحضرت شهرباری نوشته و یازده نفر که هشت نفر آن وزیر و مسئولند مهر کرده ایم در اینجا قرائت می کنم مسبوق باشید...»

سپس نوشته ای را بیرون آورد که وزیران در آن، «بشرف و ناموس خود، سوگند خورده و خدا را گواه گرفته بودند که از آن پس همیشه با مجلس همراه بوده و ریشه اختلال را از کشور بکنند و مال و دارا که در این راه دریغ ندارند. شاه نیز در کنار نوشته بود:

چنانکه در متن نوشته و مهر کرده اید بروید و متحداً و متفقاً اسباب سعادت دولت و ملت را فراهم آورید.



ب ۷۴

### حاجی رحیم آقا باکوچی

و انشاءالله آثارش را هم خواهید دید... این سخنان همه را خاموش گردانید. همانا زیرکی و چرب زبانی اتابک حاجی مخبرالسلطنه را هم فریفته بوده.

روز شنبه اتابک با هفت وزیر بمجلس درآمدند. نخست اتابک با آن زبان نرم و

فریبای خود بگفتاری پرداخت در این زمینه: شاه بوارونه آنچه که پنداشته شده، با کنستیتسیون یا مشروطه همراه است. ما وزیران نیز همگی با هم پیمان نهاده ایم که با مجلس و توده همراهی نماییم و کارها را از پیش بریم. بهنگامیکه من بنهران رسیدم شاه از من درباره مشروطه کشورهای اروپا پرسید. گفتم باید دولت و توده همدست باشند تا کارها از پیش رود.

سپس گفتم: «تمام دول امروزه منتظرند که ما چه خواهیم کرد. تمام روزنامه های فرنگستان تاکنون در هر ماهی يك خبر از ایران نمینوشته اند، ولی حالا هر روزه يكستون ازاحوالات امروزه ما مینویسند. حال که اعلیحضرت همایونی بمیل مبارک ساعی در پیشرفت این اساس میباشد دیگر جای مسامحه و درنگ نیست و سزاوار نخواهد بود که بجد و جهد اقدام درامورات نشود».

مجلسیان سست نهادانه سپاس گزار شدند. سپس اتابک وزیران را بشناسیدن که همان هفت وزیر پیش می بودند و تنها وزیر افخم در میان نمی بود.

بدینسان مجلس پایان رسید و اتابک سررشته دار کارهای ایران گردید. باتلکراف سررشته داری او و هواخواهی که بمشروطه و مجلس مینمود، و نیکی که خواستی کرد، همه جا آگاهی داده شد. ولی در تبریز و دیگر شهرها این رویه کاری او را کمتر باور میکردند. من خود داستانی بیاد میدارم، و آن اینکه همان هنگام روزی در تبریز بحیاط انجمن رفتم. چنانکه همیشه بودی گروهی را در آنجا ایستاده دیدم و یکی از مجاهدان قفقازی (که سپس شناخته ام مشهدی اسماعیل میایی بوده) دم پنجره تالار ایستاده بآنان سخن میراند. چون گوش دادم اتابک و آمدن او را یاد میکرد و چنین میگفت: «این وزیر کهنه کاریست آمده میباشد ازو بیم داریم». سپس داستانی گفت که صراف میمونی میداشت که او را بنگهبانی دکانش گذاشتی و خود پی کار رفتی. روزی باز صراف پی کاری رفته بود. جیب بری بجلو دکان رسید. چون میمون و پولها را دید خواست نیرنگی زند و پولها را بر باید، و چون میدانست میمون ادا باز است و هر کاری که یکی در برابرش کند او نیز کند باوی بیازی پرداخت. گاهی دهانش را کج کرد و گاهی دستش را بلند گردانید و پیایی بازبایی نمود. هرچه این میکرد میمون نیز میکرد. سرانجام جیب بر دو دست بروی چشمهای خود گذاشت و چون میمون نیز چنین کرد فرصت نداد و یکمشت پولی برداشته بگریخت. میمون چون چشم باز کرد او را و پولها را رفته دید، و در این میان صراف بازگشت و چون چگونگی را دانست چند چوبی بمیمون زد. میمون از آن هنگام آزموده گردید و از آن پس، هر زمان که جیب بر را دیدی با دو دست چشمهای خود را هرچه گشاده تر گردانیدی. از این داستان نتیجه گرفته میگفت: «کنون ما نیز میباید چشمهای خود را هرچه گشاده تر گردانیم».

اما کارهای اتابک، آن را در گفتار جداگانه خواهیم نوشت. زمان او يك

روزگار جدایی در تاریخ مشروطه است. زیرا گذشته از اتابك و نیرنگهای استادانه او که گرفتاریهای نوینی برای مجلس و آزادیخواهان پدید آورد و نزدیک بود دست همه را برتابد و دستگاه را از میان بردارد، از این هنگام خود جنبش آزادی بحال دیگر میافتاد.

يك توده که در جنبش میباشد دیگر گونیهایی پیاپی او را رو دهد. در این هنگام که نه ماه پیشتر از آغاز مشروطه میگذشت دیگر گونیهایی پیاپی در توده رو داده و کنون هم در کار رو دادن میباشد. زیرا چنانکه دیدیم از یکسو شور و سهش آغاز جنبش از نیرو افتاده و از این زمان رخنه ها در تیپ آزادیخواهان پیدا میشود، و از یکسو با ملایان و توانگران جای سازش نمانده و جدایی آغاز میگردد.

اینها رو بهطرفته یکدور نوی را در تاریخ مشروطه پدید میآورد که ما در گفتار دیگری از آن سخن خواهیم راند.